

سرمقاله

نامه "نمایندگان ادواری مجلس"

جلوه دیگری از تبهکاری "اصلاح طلبان"!

... نویسندگان نامه اخیر، بخشی از طبقه حاکم یعنی بورژوازی وابسته به امپریالیسم هستند که دشمن کارگران و مردم محروم جامعه تحت سلطه ماست و به همین اعتبار کوچکترین عنصر مترقی و مردمی ای هم در تضادهای آنها با دارو دسته حاکم برای توده های ما وجود ندارد. آنها در واقع بخشی از آماج انقلاب دمکراتیک و آزادیخواهانه مردم ما هستند و نه همراه آن. به همین دلیل است که هر نیرویی که با تکیه بر تضادهای درونی جبهه دشمن، یعنی دار و دسته های درونی جمهوری اسلامی نظیر "محافظه کار" و "اصلاح طلب"، دنباله روی خود از این دار و دسته را با فریبکاری توجیه و رهبران سبز "اسلام محمدی" اینها را مدافع خواست توده ها و تافته ای جدا بافته از سایر جلادان جا می زنند، سازشکارهای رسوائی هستند که خود را در صف خائنین قرار داده اند... صفحه ۲

به مناسبت چهل و دومین سالگرد
رستاخیز سیاهکل (۱۹ بهمن ۱۳۴۹)
و سی و چهارمین سالگرد پیام پر شکوه بهمن
(۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) برگزار می شود

برخی از تجارب رستاخیز سیاهکل برای مبارزین امروز
سخنران: چنگیز لبادی نو

- ویدئو کلیپ سیاهکل
- چوگان و سیاهکل:
- "دروغ" : مطبات سیاهکل، امروز بازسازی پروژه انقلاب (رویا عزیز)
- سیاهکل، مثل آلهی (مسد یاداری تولابی)
- شعر: سارا
- موسیقی زنده

زمان: شنبه ۹ فوریه ۲۰۱۴ از ساعت ۱۸ تا ۲۲

مکان: SAGENEH SAMFUNNISHUS KRISTIANSAINDS GATA 2, 0463 OSLO
(Autobuse 54 from Oslo Sentral Station to Sagene Station- Bus number 20 from Toyen to Sagene station- Bus number 54 (Kjelvas Stasjon) to Sagene Station)

فناوری و توشیحی میاست

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در نروژ

گفتگوی "راديو همراه" با رفيق بابک آزاد، حول مسایل کارگری و برخی از موضوعات مبرم روز

... واقعت ۳۲ ساله سلطه جمهوری اسلامی بر ایران نشان میدهد که راه رسیدن به آزادی، به رفاه، به برابری، جز از طریق مبارزه علیه دیکتاتوری جمهوری اسلامی و سرنگونی این رژیم به غایت ضد مردمی نیست. و آنهم فقط و فقط به دست مردم ستمدیده، و به رهبری طبقه کارگر مبارز و آگاه کشورمان، و نه با حمایت و دخالت قدرت های امپریالیستی. و در این رابطه است که ما باید تمام انرژی و فعالیتمان را بگذاریم حول سرنگونی کامل این رژیم با هر جناح و دسته اش. و هیچ راه حل دیگری وجود ندارد. این رژیم به هیچ وجه از درون استحاله نمی شود. هیچ جناحی در درون این رژیم وجود ندارد که بخواهد منافع واقعی کارگران و زحمتکشان ایران را تأمین کند. و از طرف دیگر هم، هیچ کشور خارجی دلش برای مردم میهن ما نسوخته و دخالت هیچ کشور خارجی هم نمیتواند آزادی و برابری برای مردم ما به ارمغان بیاورد. تنها راه، مبارزه خود مردم با این رژیم است. سرنگونی انقلابی این رژیم است. و تنها طبقه ای که میتواند این هدف را تا به آخر پیش ببرد، طبقه کارگر است که هم می تواند خودش را آزاد کند، و هم بشریت را، و هم کل جامعه را از شر سرمایه دارها آزاد کند. ... صفحه ۵

تنها راه رهائی از سلطه دشمن همبستگی خلق هاست!

... جمهوری اسلامی در عمل دشمن همه تحقیر شده ها و هیچ بودگان می باشد، دشمن مشترک همه ستمدیدگانی که باید متحداً بپاخاسته و آن را سرنگون سازند. هیچ خلقی و از جمله خلق عرب بننهائی به آزادی نخواهد رسید و از آن رو لازم است که در این شرایط خطرناک مبارزه طبقاتی، کمونیستها و عناصر آگاه و آزادیخواه همه خلقها در ایجاد و تقویت احساس همبستگی در بین خلقها بکوشند. خلق عرب همچون سایر خلقها فقط در یک شرایط دموکراتیک میتواند در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرد و ایجاد این شرایط دموکراتیک تنها در پرتو یک انقلاب که بتواند جمهوری اسلامی و اربابانش را سرنگون سازد، امکانپذیر است. انقلابی که بدون همبستگی همه خلقهای ستمدیده قابل تصور نیست... صفحه ۱۴

گفتگو با یکی از اعضای کمیته نروژ "ایران تریبونال" در رابطه با

مشاهدات و تجربیاتی از این پروژه!

... ایده اولیه برای شکل گیری و تشکیل کارزار بین المللی ایران تریبونال در محکوم کردن دهه ۶۰ توسط جمهوری اسلامی، در ابتدای راه به لحاظ سیاسی یک پروژه سالم و مترقی بود. اما واقعت این است که تفکر غالب بر سیاستهای ایران تریبونال تلاش داشت با نادیده انگاشتن انگیزه های سیاسی دادخواهی خانواده های جان باختگان و جان بدر بردگان و سمت و سو دادن آن، به طرف اهداف نظام سرمایه داری امپریالیستی، دادخواهی را در چهارچوب "حقوق بشری" و "عدالت انتقالی" طبق نظر نظریه پردازان بورژوازی امپریالیستی به پیش ببرد و همین کار را هم کردند. ... صفحه ۹

در صفحات دیگر

- شعر ۴ و ۱۹
- در دفاع از پناهندگان افغان در ایران ۱۳
- یادی از رفیق زنده یاد، داود مدائن ۱۵
- شکنجه و اعدام، ابزار جمهوری اسلامی ۱۷
- آلترناتیوهای امپریالیستی راه نجات مردم ما نیستند ۱۸۰



در این نامه از اواما دعوت شده که با "احساس مسئولیت و واقع بینی" خواست افکار عمومی و "بسیاری از سیاستمداران مخالف جنگ" در جهت "تنش زدایی از پرونده هسته ای" رژیم را در نظر گرفته و به گفتگوهای دوجانبه بصورت مستقیم و بی واسطه با هدف ارتقاء به "عالیترین سطح مسئولین" رضایت دهد. نویسندگان نامه شرط و "مبنای" "مذاکرات" را "برسمیت شناختن اصل بدیهی برد - برد" برای هر دو طرف تعیین کرده و با "دفاع" از حق "غنی سازی" برای جمهوری اسلامی، خواستار "کنترل منصفانه برنامه اتمی" رژیم و "اقدامات جدی" برای "لغو تحریمها" شده اند. آنها به امپریالیستها تاکید کرده اند که اگر چنین مذاکراتی صورت نگیرد، "صلح جهانی و منافع، اساسی و دراز مدت ایران، ایالات متحده و کشورهای اروپایی" در معرض "خطرات جدی" قرار خواهد گرفت.

پرونده هسته ای جمهوری اسلامی، که یکی از نتایج منطقی اش رضایت به حفظ جمهوری اسلامی و دادن "تضمین امنیتی" به این حکومت دار و شکنجه از سوی قدرتهای امپریالیستی می باشد، هدف شناخته شده برخی محافل و جناحهای مشخص امپریالیستی ست. محافلی که چه در درون هیات حاکمه آمریکا و چه در میان سایر قدرتهای امپریالیستی -ضمن مخالفت آشکار با جناحهای جنگ طلب- پیشبرد سیاست قبول یک ایران به قول خود حتی اتمی را متضمن منافع سرمایه های امپریالیستی برای غارت و استثمار هر چه وحشیانه تر کارگران و خلقهای تحت ستم ایران و منطقه می دانند. در نتیجه نویسندگان نامه در واقع بخش کوچکی از مهره های شبکه مرئی و نامرئی بزرگی هستند که سالهای مدید به نیابت از جناحهای ذی نفع سرمایه جهانی و لابی های پرنفوذ آنها بطور شبانه روزی بر خط حل پرونده هسته ای جمهوری اسلامی با حفظ این رژیم می کوبند و می کوشند تا با بسیج افکار عمومی رقبای جنگ طلب خود را نیز در موقعیت ضعف قرار دهند. باید توجه داشت این محافل قدرتمند نه از سر "انساندوستی"، "حقوق بشر" و یا "صلح طلبی" ست که به پیشبرد چنین سیاستی همت گماشته اند؛ بلکه آنها با توجه به شدت بحران نظام سرمایه داری در سطح جهانی و تجربه عراق و افغانستان و ... و موازنه قدرت موجود در بین قدرتهای جهانی معتقدند که منافع امپریالیسم آمریکا به طور کلی و منافع سرمایه های تحت کنترل جناح خودشان به طور مشخص حکم می کند که جنگ و راه حل نظامی در مورد ایران فعلا در دستور کار قرار نگیرد، و به جای آن سیاست "دیالوگ انتقادی"، "چماق و هویج" و ... بکار برده شود. نامه اخیر نمایندگان ادواری مجلس جمهوری اسلامی انعکاس پیشبرد چنین خطی

ما با یکدیگر مشترکند. آنها در دوران "اوج" خوش خدمتی هایشان به نظام، در کسوت فریبکارانه "اصلاح طلب" چند سالی در مجلس ضد مردمی و دست ساز این دیکتاتوری در راه برآوردن اهداف ضد خلقی نظام حاکم و سرکوب مبارزات آزادیخواهانه توده ها با تمام وجود خدمت کرده اند.

در این نامه ضمن اشاره به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از اواما دعوت شده که با "احساس مسئولیت و واقع بینی" خواست افکار عمومی و "بسیاری از سیاستمداران مخالف جنگ" در جهت "تنش زدایی از پرونده هسته ای" رژیم جمهوری اسلامی را در نظر گرفته و در این مقطع حساس به گفتگوهای دوجانبه و شفاف بین ایران و آمریکا بصورت مستقیم و بی واسطه با هدف ارتقاء آن به "عالیترین سطح مسئولین" رضایت دهد. نویسندگان نامه شرط و "مبنای" این "مذاکرات" را "برسمیت شناختن اصل بدیهی برد - برد" برای هر دو طرف تعیین کرده و سپس نیز با "دفاع" از حق "غنی سازی" برای رژیم جمهوری اسلامی، خواستار "کنترل منصفانه برنامه اتمی" رژیم و سپس "اقدامات جدی" برای "لغو تحریمها" شده اند. امضا کنندگان این نامه سرانجام به امپریالیستها تاکید کرده اند که اگر چنین مذاکراتی با هدف حل پرونده هسته ای جمهوری اسلامی صورت نگیرد، "صلح جهانی و منافع عمده، اساسی و دراز مدت ایران، ایالات متحده و کشورهای اروپایی" در معرض "خطرات جدی" قرار خواهد گرفت.

تا آنجا که به صرف نگارش این نامه و یا محتوای آن مربوط می شود باید گفت که نوشتن چنین نامه هایی و سپس پژواک وسیع آن در بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی بدعت جدیدی نیست. در واقع خواست حل به اصطلاح صلح آمیز

بدنبال پایان انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا، در ماه های اخیر موضوع مذاکرات بین آمریکا و جمهوری اسلامی و چشم انداز حرکت برای برقراری روابط رسمی بین این دو دولت، بار دیگر به یکی از سوژه های داغ خبری در میان خبرگزاریهای مختلف تبدیل شده است. این مساله در شرایطی توسط بنگاه های تبلیغاتی بین المللی برجسته گشته که در چارچوب رقابتها و جدالهای درونی قدرتها و جناح های امپریالیستی حول چگونگی پیشبرد سیاست هایشان در مورد "پرونده هسته ای" جمهوری اسلامی، هنوز صداهای قوی ای به گوش می رسند که بر طبل جنگ کوبیده و بطور کلی بر گسترش میلیتاریزم و راه حلهای نظامی به منظور بسط هر چه بیشتر سلطه امپریالیسم آمریکا و شرکا در منطقه تاکید می کنند. در چهارچوب چنین تبلیغاتی ست که اخیراً نامه ای با امضای برخی از "نمایندگان ادواری" مجلس ضد خلقی جمهوری اسلامی در رابطه با پرونده هسته ای رژیم انتشار یافته و در آن از ضرورت انجام "مذاکره برد-برد" بین آمریکا و جمهوری اسلامی صحبت شده است. خطاب این نامه، خامنه ای "رهبر" جمهوری اسلامی، باراک اواما رئیس جمهوری آمریکا و کاترین اشتون نماینده عالی اتحادیه اروپا در سیاست خارجی و مسئول این اتحادیه در گفتگوهای هسته ای با جمهوری اسلامی می باشند و امضا کنندگان نامه جمعی از مهره های شناخته شده جناح موسوم به اصلاح طلب حکومت، نظیر یوسف اشکوری، فاطمه حقیقت جو، رجب مزروعی و علی اکبر موسوی خوئینی هستند که گرچه همگی ظاهراً بدلیل "مخالفت هایشان" از ایران گریخته و هم اکنون در آمریکا و اروپا به سر می برند. امضا کنندگان نامه فوق که همچنان دل در گرو "ولایت مطلقه فقیه" بر ایران دارند، در یک خصوصیت دیگر یعنی "سوابق کاری" بر علیه منافع مردم

ست. بیهوده نیست که در چارچوب پیشبرد همین سیاست امپریالیستی اخیراً "فلاینت لورت" و "هیلاری لورت" دو مشاور سابق وزارت خارجه آمریکا ضمن حمله به کارشناسان ایرانی "مخالف" جمهوری اسلامی که در دستگاه های تصمیم گیری دولت آمریکا فعال هستند، به مخالفت با راه حل نظامی و منع تلاش برای تعویض رژیم جمهوری اسلامی پرداخته و به رییس جمهور این کشور پیشنهاد داده اند که در نخستین گام حل بحران اتمی، حق غنی سازی ایران را بر اساس ان.پی.تی (معاهده منع گسترش سلاح های اتمی) را به رسمیت بشناسد و برای حل دیگر مسائل شخصاً به تهران سفر کند.

جدا از این که در تنشها و رقابتهای واقعی فی مابین قدرتهای امپریالیستی بر سر مساله چگونگی برخورد با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و آینده آن، کدام یک از گرایشهای منحنی و ضد خلقی امپریالیستها غلبه پیدا کرده و سیمای سیاست خارجی آمریکا در دور آتی را تشکیل دهد، نکته ای که در نامه نگاری اخیر "نمایندگان ادواری" جلب نظر می کند همانا نمایش منافع استراتژیک آنها در حفظ رژیم جمهوری اسلامی و کلیت دیکتاتوری حاکم می باشد. امری که ماهیت واقعی و ضد خلقی این دار و دسته فریبکار و مدعیان "اپوزسیون دمکراتیک" جمهوری اسلامی را به عینه در مقابل همگان به نمایش گذاشته و ثابت می کند که چگونه بند ناف این عده حتی در دوران تبعید و حشر و نشر در محافل اپوزسیون در خارج کشور، همچنان با موجودیت نظام ظلم و جنایت جمهوری اسلامی گره خورده است.

باید دانست که سابقه مذموم امضا کنندگان نامه اخیر در دوران "تبعید" در کمپین برای حفظ رژیم وابسته و آزادی کش جمهوری اسلامی در جهت تداوم تمامی جنایات دهشتناک آن بر علیه کارگران و خلقهای ستمدیده ایران، تنها به "عریضه نویسی" اخیر برای صاحبان قدرت ختم نمی شود. **مردم آگاه و مبارز ما به یاد دارند که در همین سالهای اخیر و در جریان خیزش توده ای بزرگ پس از انتخابات قلابی سال ۸۸ این دار و دسته و بطور مشخص، فاطمه حقیقت جوها و اشکوری ها و سایر هم کیشان جنایتکارشان نظیر مهاجرانی ها با کمک نوکرانی همچون فرح نگهدارها و دیگر اکثریتی های خائن چگونه بطور شبانه روزی در مقابل سفارتخانه ها و جاسوس خانه های جمهوری اسلامی مشغول خفه کردن و به انحراف بردن جنبش حمایتی مردم مبارز خارج کشور از مبارزات توده ها در داخل برای سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی بودند. همین خانمها و آقایان (بهرتر است گفته شود "خواهران" و**

جدا از این که در تنشها و رقابتهای واقعی بین قدرتهای امپریالیستی بر سر مساله چگونگی برخورد با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و آینده آن، کدام یک از گرایشهای منحنی و ضد خلقی امپریالیستها غلبه پیدا کرده و سیمای سیاست خارجی آمریکا در دور آتی را تشکیل دهد، نکته ای که در نامه "نمایندگان ادواری" جلب نظر می کند همانا نمایش منافع استراتژیک آنها در حفظ جمهوری اسلامی و کلیت دیکتاتوری حاکم می باشد. امری که ماهیت واقعی این دار و دسته فریبکار و مدعیان "اپوزسیون دمکراتیک" جمهوری اسلامی را به عینه در مقابل همگان به نمایش گذاشته و ثابت می کند که چگونه بند ناف این عده حتی در دوران تبعید و حشر و نشر در محافل اپوزسیون در خارج کشور، همچنان با موجودیت نظام ظلم و جنایت جمهوری اسلامی گره خورده است.

"برادران" بودند که با نام "اپوزسیون" خارج کشور، با کمک بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستها تمام تلاش و استعداد ضد انقلابی خویش را در آن دوران حساس برای سازماندهی "جنبش سبز" خارج کشور بکار بردند تا شعارهای رادیکال ضد رژیمی را منحرف نموده و مبارزات ضد استبدادی نیروهای انقلابی و مبارز بر علیه جمهوری اسلامی را به زیر پرچم سبز "اسلام ناب محمدی" کانالیزه کنند. همین ها بودند که برای مبارزین ضد رژیم و بویژه کمونیستها در تظاهرات های مربوط به خیزش سال ۸۸ که شعار سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی را می دادند پلیس صدا می کردند و "سخنرانیهای" آتشینشان در باب رهبری موسوی و کروبی فریبکار، و حفظ استقلال صفوف "سبزها" در مقابل سرنگونی طلبان شهره عام و خاص بود. در آن برهه حساس نیز این جماعت ضد انقلابی که نشان داده اند هر جا که وظیفه شان ایجاب کند بسرعت با ماسک "اپوزسیون" جمهوری اسلامی ظاهر می شوند، صد البته با کمک سازشکارانی که مسحور "مخالفت" این دار و دسته با جمهوری اسلامی شده بودند، نقش مهمی در خاموش کردن فریاد آزادی خواهانه مردم به پاخاسته از ۳۰ سال جنایات جمهوری اسلامی ایفا کردند. همه می دیدند که در شرایطی که "ولی فقیه" این دار و دسته در داخل با گلوله و دشنه، سینه های پر از فریاد آزادی مردم معترض را از هم می شکافت و در تلاش بود تا جنبش سرخ توده ها از چهارچوب نظام خارج نشود، درست در همان حال، خود اینها هم در خارج کشور همان سیاست تبهکارانه و سرکوبگرانه را تا حد توانشان عملی می کردند. همین امضاء کنندگان نامه مذکور همراه با دیگر همپالگی هایشان نشان دادند که برغم تمام فریبکاری و شارلاتان بازی هایشان نمی توانند این حقیقت را در اذهان آگاه لاپوشانی کنند که با تمام وجود به همان

طبقه ضد خلقی یعنی سرمایه داران زالو صفت حاکم تعلق دارند و برای حفظ منافع آن در صحنه مبارزه حضور می یابند. همان طبقه استثمارگری که با استفاده از ماشین سرکوب ضد خلقی خویش، از خون مردم ما در خیابانهای شهرهای کشور، جویبارها جاری ساخت و شکنجه گاه هایش را از انبوه آزادیخواهان انباشته کرد و درست در همان زمان که او بر علیه خشونت داد سخن می داد اینان نیز در دسته گر ولی فقیه می نواختند و در مذمومیت اعمال خشونت از سوی توده های به پاخاسته سخن می گفتند.

نویسندگان نامه یعنی همان "نمایندگان ادواری مجلس"، امروز در شرایط جاری، با درک "وظیفه" طبقاتی خویش از امپریالیستها می خواهند که در ورای حل پرونده اتمی، امنیت و دوام رژیم وابسته شان را هر چه زودتر تضمین سازد، وگرنه در صورت عدم "حل" این پرونده، منافع عمده و اساسی امپریالیسم آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی با "خطرات جدی" مواجه خواهد شد. آنها با توجه به تندگی روابطشان با دیکتاتوری حاکم بر ایران بخوبی از شرایط بحرانی گریبانگیر رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و اوج خشم و نفرت توده ها از آن آگاهند. نویسندگان نامه با شرم ضد انقلابی خود می دانند که در شرایط تداوم و گسترش روزمره اعتصابات کارگری و ناراضیاتی های توده ای از استبداد حاکم، در شرایطی که رژیم برای پراکندن بذر وحشت و اختناق و حفظ موقعیت بی ثبات خویش در هر گوشه بساط دار و شکنجه به راه انداخته، در شرایطی که حکومت با اعدام ملأ عام و یا تحقیر و چرخاندن مجرمان عادی و مخالفانش در معابر عمومی زیر نام مبارزه با اراذل و اوباش در تلاش برای جلوگیری از انفجار توده ای ست، در شرایطی که بار بحران اقتصادی نظام بر گرده مردم، اعتراض آنها را هر چه بیشتر برانگیخته، موجودیت رژیمشان و به این اعتبار سلطه طبقه حاکم و اربابان جهانیشان در معرض خطرات جدی قرار دارد. درست به همین دلیل است که آنها به تکاپو افتاده اند تا در حد توان و وسع ضد انقلابی خویش در کمپین حفظ رژیم و تقویت سیاست امپریالیستی ای که از خط مورد نظر آنها در جهت حفظ و بقای حاکمیت ولی فقیه و سرکوب کامل توده ها دفاع می کند، این سیاست ضد مردمی را تبلیغ و ترویج کنند.

نویسندگان نامه اخیر، بخشی از طبقه حاکم یعنی بورژوازی وابسته به امپریالیسم هستند که دشمن قسم خورده کارگران و مردم محروم جامعه تحت سلطه ماست و به همین اعتبار کوچکترین عنصر مترقی و مردمی ای هم در تضادهای آنها با دارو دسته حاکم برای توده های ما وجود ندارد. آنها در واقع بخشی از آماج انقلاب دمکراتیک و آزادیخواهانه مردم ما هستند و نه همراه

دیگر به جای آن، در هیچ یک از این حالات تغییرات بوجود آمده متضمن تحقق هیچ یک از خواسته‌های اصلی مردم ما نخواهد بود.

کارگران و زحمتکشان، جوانان، زنان و خلقهای تحت ستم ایران تنها زمانی روی آسایش و آزادی را به خود خواهند دید که توانسته باشند با مبارزات متشکل خود انقلابی را سازماندهی کنند که در جریان پیشرفت خویش طبقه استثمارگر حاکم یعنی سرمایه داران وابسته و ماشین دولتی حافظ آن را ساقط، سلطه امپریالیستی را محو و یک جامعه دمکراتیک و نوین را پایه ریزی کند. شکی نیست که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تمامی دار و دسته های درونی اش نخستین هدف چنین انقلاب توده ای ای خواهند بود. انقلابی که توده های متشکل و مسلح حامی آن، با نمایش قدرت عظیم و تاریخی قهر انقلابی خود بساط همه دشمنان مردم را قاطعانه به زباله دان تاریخ خواهند ریخت.

اربابان جهانی اش است. امپریالیستها در ۳۳ سال گذشته و در جریان تمامی تندبیچ هایی که یا در اثر رشد مبارزات توده ها و خطر گسترش انقلاب و یا در اثر بحرانهای بین المللی سیستم سرمایه داری جهانی گریبانگیر رژیم شده، به مثابه "فرشته رحمت" ظاهر گشته و موجودیت جمهوری اسلامی را حفظ کرده اند. در شرایط فعلی با توجه به سیاستهای کلان امپریالیسم در سطح منطقه هر گاه که این سیاستها در اثر تغییر هر پارامتری، از جمله برآمدهای توده ای انقلابی دچار تغییر شوند آنگاه احتمال تجدید آرایش چهره این رژیم و یا گزینه های دیگر، یک احتمال واقعی خواهد بود. با توجه به این خط کلی تا آنجا که به توده های تحت ستم و تشنه آزادی ما باز می گردد، هرگونه حل پیرونده هسته ای جمهوری اسلامی از بالا، چه این "راه حل" در پای میز مذاکره و با حفظ این رژیم سرکوبگر حاصل شده باشد- نظیر راه حل دلخواه "نمایندگان ادواری مجلس"- و چه با به اصطلاح گزینه نظامی و برداشتن این رژیم و جایگزین کردن یک رژیم وابسته

آن. به همین دلیل است که هر نیروئی که با تکیه بر تضادهای درونی جبهه دشمن مردم، یعنی دار و دسته های درونی جمهوری اسلامی نظیر "محافظه کار" و "اصلاح طلب"، دنباله روی خود از این دار و دسته را با هزار و یک فریبکاری توجیه و رهبران سبز "اسلام محمدی" اینها را مدافع خواست توده ها و تافته ای جدا بافته از سایر جلاذدان حاکم جا می زدند و یا می زدند، سازشکارهای رسوائی هستند که خود را در صف خائنین قرار داده اند.

واقعیت این است که تجربه ۳۳ سال گذشته به مردم جویای آزادی و برابری نشان داده که حاکمیت جمهوری اسلامی محصول سیاستهای نواستعماری امپریالیسم در ایران بوده و با توجه به ماهیت وابسته اش قدرت و مشروعیت خود را نه از توده ها و آحاد جامعه، بلکه از امپریالیسم و پایگاه آن یعنی طبقه سرمایه دار حاکم بر ایران دریافت می کند. موجودیت این رژیم تابع منافع سلطه امپریالیسم و سیاستهای استراتژیک

مجازی نه،

این واقعی ست!

مجازی نه،

این واقعی ست،

در این طرح تاریک شهر،

ارتش کار و رنج

خروشید و جوشید

این هیولای عزم!

مجازی نه،

این واقعی ست،

که هر قطره آبی هدفمند،

چو سهمگین موجی از خشم و درد

سرازیر گشت سوی هر کوه و شهر!

و هر دانه ی ماسه ای زورمند،

بشد کوه سختی در این گرم دشت!

همه شد یکی

ز پولاد، شمشیر رزم،

بچرخید و زد

ضربه بر گردن هرچه خصم!

(شعر از : کانی یزدانیان)



گفتگوی "راديو همراه" با رفیق بابک آزاد، حول مسایل کارگری و برخی از موضوعات مبرم روز

آنچه در زیر مشاهده می کنید متن گفتگوی "راديو همراه" با رفیق بابک آزاد حول مسایل کارگری و برخی موضوعات مبرم روز جامعه ما می باشد. پیام فدایی این گفتگو را با برخی تغییرات از حالت گفتار به نوشتار تبدیل کرده و به این ترتیب در اختیار علاقه مندان قرار می دهد.

راديو همراه: درود ما را بپذیرید رفیق بابک.

بابک آزاد: زنده باشید. من هم به شما و شنوندگان عزیز راديو سلام می کنم، و با تشکر از فرصتی که در اختیار من قرار دادید.

سوال: رفیق بابک بگذارید صحبت امروز را با مساله روزی که دغدغه خیلی از کارگران و مردم ما است، شروع کنیم. یعنی مساله تحریم های قدرتهای امپریالیستی و اثرگذاری آنها بر معیشت کارگران و زحمتکشان. آیا به نظر شما این تحریم ها همانطور که دولتهای غربی ادعا می کنند بیشتر رژیم را نشانه گرفته و باعث اختلال در روند حکومت این رژیم میشود، یا عملاً بار اصلی آن بر دوش کارگران و زحمتکشان جامعه سرشکن می شود و زندگی را برای آنها هر چه بیشتر سخت تر می کند؟

پاسخ: بهتره که به وضعیت مردم بعد از این تحریم ها در ایران نگاه کنیم. به راحتی میشود دید که واقعاً این تحریم ها کمر مردم کارگر و زحمتکش وطن ما را شکسته، و از طرف دیگر هیچ نوع تأثیری در سیستم سرکوب و ماشین دولتی رژیم نگذاشته است. مشخص است که مردم در این فاصله کوتاه با چه مصیبتی در آن کشور گرفتار شده اند. به عنوان مثال، دارو که یکی از مسایل اصلی مردم بیمار در آنجاست، به شدت گران شده است. مثلاً کسانی که مرض قند دارند و باید انسولین مورد نیازشان را تهیه کنند، در این فاصله باید چندین برابر پول برای آن بدهند. تازه اگر ما نگاه کنیم می بینیم که داروها در لیست تحریم کشورهای امپریالیستی قرار ندارد. ولی عملاً، از آنجایی که بودجه ای که قبلاً برای خرید دارو از طرف دولت صرف می شد، صرف هزینه سرکوب و ماشین جنگی و پروژه ضدملی هسته ای می شود. خوب معلوم است که اولین کاری که رژیم می کند این است که بودجه هایی که مستقیماً به مردم ربط دارد را قطع می کند. از طرف دیگر ما می بینیم که (دولت) حقوق معلم ها و کارمندا را پرداخت نمی کند. و واحدهای تولیدی که از قبل هم به شکلی با بحران مواجه بودند، آنها هم به خاطر نداشتن مواد اولیه تولید مجبورند

کارگران را اخراج کنند، در کارخانه ها را ببندند. مسلماً کارگری که اخراج شده، دیگر توانایی خرید ابتدایی ترین مایحتاج زندگی اش را ندارد. بنابراین، همانطور که گفتم، رژیم از هزینه های ماشین جنگی و سرکوب و پروژه های غیرانسانی که پیش می برد، کم نکرده است. به هر صورت فروش نفت که بخش اصلی بودجه کشور را تأمین می کند، کاهش یافته است. این یک واقعیت است، تحریم ها یک چنین تأثیری را گذاشته است. ولی رژیم از هزینه های اساسی مردم می زند، و پروژه های خودش را پیش می برد. پس خیلی راحت مشخص است که مردم با چه بدبختی ای دارند زندگی می کنند. مثلاً در این رابطه، دولت با ارز یک سری بازی ها کرده، ارز را گران کرده، دلار ۱۲۰۰ تومن را ۴۰۰۰ تومن کرده است، و مردم مجبورند برای خرید ابتدایی ترین مایحتاج زندگی اشان، قیمت بیشتری پرداخت کنند، چون همه چیز با دلار مقایسه می شود. و کشور هم با توجه به اقتصاد بیماری که دارد، بیشتر کالاهای ضروری مردم را وارد می کند. این شرایطی است که در کشور بوجود آمده. اما از طرف دیگر، گران شدن کالاها برای انگل ها و پولدارها و سرمایه دارهای کشور اهمیتی ندارد. آنها که پولشان به قول معروف از پارو بالا می رود و هرچیزی را می توانند تهیه کنند و مشکلی ندارند. ولی بار اصلی این تحریم واقعاً بر دوش مردم کارگر و زحمتکش ایران است.

سوال: نکته جالبی را شما اشاره کردید. در رابطه با داروها، در فارس، سایت رسمی سپاه پاسداران، محمد مهدی قیامت در این رابطه گفته است که "داروهای بیهوشی که در دو دهه گذشته به دلیل کیفیت پائین از فهرست داروها حذف شده بودند، هم اکنون به دلیل کمیاب شدن داروها، وارد بازار شده اند." این ریسک بزرگی است برای جامعه، برای مردمی که می خواهند عمل جراحی بکنند. و (محمد مهدی قیامت) میگوید که همیشه عمل جراحی را متوقف کرد. ولی با این کاری که می کنند، کسی که می خواهد عمل جراحی بکند، یک قدم به مرگ بیشتر نزدیک می کنند.

پاسخ: دقیقاً، با توجه به همین واقعیت هاست که ما می بینیم فشار اصلی

تحریم ها روی دوش مردم است. رژیمی که تمام اهرم های قدرت مالی و اقتصادی را در دست خود دارد، به فکر مردم که نیست و چیزهای اساسی که به زندگی و سلامت و مسائل مردم ربط دارد را قطع کرده است. یکی دارو، یکی مسئله اخراج کارمندا و معلمین، تعطیل شدن کارگاه ها و کارگاه ها به علت نبود مواد اولیه، و به هر حال تمام این مسائلی که الان اتفاق افتاده.

سوال: بله، مرسی از واقعیت هایی که شما به درستی اشاره کردید. و ما می دانیم که سرنگونی رژیم و تمامیت آن تنها راه حل این مشکلات دارو و مسکن و کار و هر مسئله دیگر در ایران هست. رفیق بابک، ما شاهد این هستیم که نیرو ها و افرادی که بیشتر به منافع خودشان توجه می کنند، ولی سنگ به اصطلاح آزادی و دمکراسی را به سینه خود می زند، خواهان شدت تحریم ها هستند. و برخی حتی از حمله نظامی امپریالیست ها برای سرنگونی این حاکمیت استقبال می کنند. آنها می گویند که اگر تعدادی هم کشته شوند، خوب، باکی نیست و باید برای رهایی هزینه بدهیم. حال، کدام "رهايي"! معلوم نیست! حتماً این دوستان وضعیت اسفبار عراق و افغانستان را ندیده اند. رفیق بابک، به نظر شما، با چه روشهائی مردم می توانند به آزادی برسند؟

پاسخ: در این رابطه، خیلی روشن، دو مثال در مقابل ما وجود دارد. دو تا واقعیت وجود دارد، کشور افغانستان و کشور عراق در همسایگی ما. من فکر می کنم که برای هر کسی روشن است که امپریالیست ها و قدرت های بزرگ، آزادی و دمکراسی و حقوق بشر را بهانه ای برای حمله نظامی به این دو کشور قرار دادند و این دو کشور را اشغال کردند. اما شرایطی که در آنجا حاکم است، نشان می دهد که واقعاً چه بلایی بر سر مردم این دو کشور آورده اند. نه تنها آزادی و دمکراسی در این کشورها مستقر نشده، بلکه شرایط جنگی حاکم شده که جز خون و خونریزی و فلاکت و بدبختی و بی خانمانی و آوارگی برای مردم آن دو کشور به ارمغان نیاورده است. بنابراین، معلوم است که

بالا رفتن سن امید به زندگی در ایران، مطرح میکند. در ادامه، شرایط بازنشستگی در مشاغل سخت و زیان آور، می‌رود که سخت تر بشود. و همچنین شرایط کسانی که در حوزه بهداشت عمومی، می‌خواهند به این سازمان مراجعه کنند، و این سازمان هم همه اینها را به دولت می‌فرستد. به نظر شما، چه اهدافی میشود گفت که پشت این به اصطلاح اصلاحیه هست؟

پاسخ: قبل از هر چیز باید بدانیم که این صندوق تأمین اجتماعی عمدتاً با دست‌چرخ کارگران شکل گرفت، و ۹۸ درصد از سرمایه این صندوق متعلق به کارگزاران است. از سال ۱۳۵۴، زمانی که این قانون تصویب شد، درصدی از حقوق کارگرها و کارمندا به این صندوق ریخته شده، و در آنجا یک ذخیره پولی وجود دارد که در واقع متعلق به کارگران و کارمندا است. الان این جنایتکاران حاکم، در ادامه تمام دزدی‌های بی‌شرمانه اشان به منابع و منافع مردم ایران، حالا نیز تصمیم گرفته اند که یک دزدی بزرگی را هم در ارتباط با این بودجه ای که در صندوق تأمین اجتماعی وجود دارد، انجام بدهند. ولی در اصل صاحبان اصلی این پول، کارگرها و مردم ایران هستند. و این کاری که الان این جنایتکاران رژیم تأیید کردند و قراره که به اجرا بگذارند، یک دزدی بزرگ، واقعاً دزدی کلان و آشکار برعلیه کارگران رنج‌دیده ایران است. در این رابطه هم مشخصه که جنایتکار وقیحی مثل سعید مرتضوی می‌تواند این کار را بکند. به همین دلیل یک چنین شخص منفور و جانی را برای این کار در نظر گرفته اند. به هرحال، سن بازنشستگی را بالا برده اند، و از طرف دیگر درصد پولی که از کارگرها گرفته میشود (به عنوان سهم کارگران برای ریختن در آن صندوق) را هم قرار است که افزایش بدهند، و از طرف دیگر هم قرار است که بخشی از هزینه‌های درمانی و بهداشتی را هم از این صندوق برداشت کنند؛ که این اساساً قرار نبوده، و اصلاً جزو قانون نیست. ولی یک چنین کاری را می‌کنند. واقعیت این است که دزدی‌های آشکار و پنهان این جنایتکاران، عوامل رژیم، در همه جا، در جای جای سازمانها و اداره‌های مختلف ادامه دارد. و یکی از این دزدی‌هایشان هم این است که سعید مرتضوی را مأمور کرده اند که این بودجه که حاصل دست‌رنج مردم است را به غارت ببرند. بجز این چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

سوال: در رابطه با صحبتی که قبلاً با شما داشتیم، دقایقی پیش، دوست عزیز در فیس بوک یک پیام برای رادیو فرستاده که "مقدار بسیاری از مواد خوراکی و دارویی دارد به فلسطین و لبنان و سوریه فرستاده می‌شود، برنج و روغن و ...". و او از مردم می‌خواهد که این اقلام را برای

ما می‌بینیم که (دولت) حقوق معلم‌ها و کارمندا را پرداخت نمی‌کند. و واحدهای تولیدی که از قبل هم به شکلی با بحران مواجه بودند، آنها هم به خاطر نداشتن مواد اولیه تولید مجبورند کارگران را اخراج کنند، در کارخانه‌ها را ببندند. مسلماً کارگری که اخراج شده، دیگر توانایی خرید ابتدایی‌ترین مایحتاج زندگی‌اش را ندارد. بنابراین، همانطور که گفتیم، رژیم از هزینه‌های ماشین‌حقی و سرکوب و پروژه‌های غیرانسانی که پیش می‌برد، کم نکرده است. به هر صورت فروش نفت که بخش اصلی بودجه کشور را تأمین می‌کند، کاهش یافته است. این یک واقعیت است. تحریم‌ها یک چنین تأثیری را گذاشته است. ولی رژیم از هزینه‌های اساسی مردم می‌زند، و پروژه‌های خودش را پیش می‌برد.

واقعی خودشان را نداشتند، و تا زمانی که فقط و فقط به نیروی خودشان متکی نباشند- و اگر چشم به حمایت خارجی و قدرت‌های امپریالیستی داشته باشند- سرنوشتی به جز این بوجود نمی‌آید. و در همین جا میشود گفت که احزاب و جریان‌های سیاسی ایرانی که از تحریم‌ها حمایت می‌کنند و از امپریالیست‌ها می‌خواهند که با حمله نظامی رژیم را تهدید کنند، واقعاً در مزدوری و همکاری اشان با کشورهای سرکوبگر، کشورهای امپریالیستی، حاضرند دست به هر عملی بزنند. و اینجاست که مردم ما باید هشیار باشند و در مقابل این توطئه‌ها بایستند و اجازه ندهند که به هیچ شکل چنین توطئه ای برای به انحراف بردن انقلاب و مبارزات مردم شکل بگیرد.

سوال: رفیق بابک اجازه بدهید یک طنز تلخ سیاسی را، یا طنزی را از ایران بیان کنیم و بعد برویم سراغ گفتارمان در رابطه با مسائل کارگری. رئیس سازمان بسیج مستضعفین، سردار مزدور محمد رضا نقدی، در همایش وسیع رسانه میگوید که "آمریکا آنقدر ضعیف شده که اگر ما همین امروز به آنها حمله بکنیم نه تنها قدرت پاسخگویی ندارد، بلکه برای مذاکره با ایران، به التماس هم می‌افتد." این همان شعارهای جنگ جنگ تا پیروزی، تا فتح کربلا و ... ، و خوراک جمهوری اسلامی است که می‌خواهد به جامعه تزریق بکند.

مسائل کارگری، بریم سراغ یک موضوع دیگر در ایران که بسیار هم شناخته شده است. اخیراً "سعید مرتضوی" جنایتکار، مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی به نمایندگی از سوی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، پیش نویس اصلاحیه قانون تأمین اجتماعی را ارائه کرده است. و در این پیش نویس، افزایش سن بازنشستگی تا پنج سال را، به بهانه

حمله دولت‌های بزرگ، دولت‌های امپریالیستی، و اشغال نظامی هر کشوری، جز بلا و بدبختی و خانمانسوزی برای مردم آن کشورها به ارمغان نمی‌آورد. من تعجب می‌کنم چطور (برخی) سازمانها و جریان‌های سیاسی، یا در مقابل این احتمال حمله و این تحریم‌ها سکوت می‌کنند و یا این که خیلی روشن، واقعاً بی‌شرمانه، از آن حمایت می‌کنند. دلیل واقعی‌اش، چیزی نیست جز فکر کردن به قدرت حتی در زیر سایه تفنگ سربازان اشغالگر خارجی. و این مسئله ای است که مردم ما باید در رابطه با آن آگاه باشند و گول این چنین سازمان‌ها و جریان‌های سیاسی را نخورند. آزادی و برابری تنها و تنها به دست توانای خود مردم هر کشوری، مشخصاً در مورد ایران هم فقط به دست مردم ایران بدست خواهد آمد. و دخالت امپریالیست‌ها جز بدبختی و بیچارگی و خرابی یک ملت، چیز دیگری برای آن ملت به بار نمی‌آورد. و واقعیت روشن این دو کشور و کشورهای دیگری که توسط امپریالیست‌ها و قدرت‌های خارجی اشغال شدند، این واقعیت را خیلی روشن نشان می‌دهند.

سوال : در ادامه، ما شاهد به اصطلاح "بهار عربی" هم هستیم. دیدیم که در مصر، در لیبی، ثمره این بهار عربی چه شد. و حال می‌بینیم که مزدوران ضدانقلابی که در مقابل انقلاب در سوریه به نوعی دارند صف آرای می‌کنند، با بشار اسد، مشغول جنگ بر سر قدرت هستند. و امپریالیست‌ها هم از این اوباش و مزدورهای ضدانقلاب دفاع می‌کنند.

پاسخ: مردم برای مبارزه با این حاکمیت‌های سپاه و سرکوبگری که در این کشورها، باز هم با حمایت از امپریالیست‌ها، حکومت می‌کردند، به پا خواستند. مردم برای احقاق حق خودشان، مبارزاتی را شروع کردند، خیزش‌هایی را شکل دادند و شجاعانه به خیابان آمدند و با دست خالی در مقابل مزدوران رژیم‌های دست‌نشانده در کشورهای عربی مبارزه کردند. ولی واقعیت این است که همانطوری که انقلاب ایران در سال ۵۷ توسط امپریالیست‌ها و توطئه آنها به بی‌راهه رفت، و آنها با حمایت خود، رژیم جنایتکار خمینی را سر کار آوردند، در کشورهای لیبی و تونس و مصر و ... هم می‌بینیم که چطور امپریالیست‌ها مسیر انقلاب مردم را منحرف کردند، و عوامل و مزدوران خودشان را، دستجات و گروه‌های که شدت ارتجاعی اسلامی مثل اخوان المسلمین و گروه‌های اسلامی وابسته به خودشان را سر کار آوردند. آنها تلاش کردند که به مردم بقبولانند که قدرت‌گیری این دولت‌های مرتجع، نتیجه انقلاب توده‌هاست. یعنی، وانمود کردند که نتیجه انقلاب مردم در مصر، محمد مرسی است. این واقعیت نشان میدهد که تا زمانی که مردم تشکلات واقعی خودشان، احزاب

خودشان ذخیره کنند. چون اعتقاد دارد که اوضاع بدتر از این خواهد شد. این پیام را من از فیس بوک گرفتم و برای شما و شنوندگان ارائه دادم. یکی از شناخته شده های فعال که خودش هم کارگر است، شاهرخ زمانی است که در هفته های اخیر یک نامه فرستاده. شاهرخ زمانی عضو کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل های آزاد کارگری و سندیکای نقاشان است که در ۱۵ خرداد سال پیش، سال ۱۳۹۰ دستگیر و پس از آن به یازده سال زندان محکوم شد. در این نامه، که از زندان فرستاده، جنبش کارگری جهانی را خطاب قرار داده و خواهان حقوق ابتدایی برای کارگران و زحمتکشان شده است. به نظر شما چرا فعالان سندیکایی در ایران، نمی توانند مثل کشورهای دیگر آزادانه فعالیت بکنند؟



پاسخ: بله، من اتفاقاً نامه ای را که شاهرخ زمانی به سازمان جهانی کار نوشته، خواندم. اتفاقاً خیلی مسائلی را که در آن نامه مطرح کرده بود، خیلی درست بود. و مشخصاً مطرح کرده بود که سازمان جهانی کار که آزادی تشکل و حق اعتصاب را به رسمیت می شناسد، چطور جمهوری اسلامی که کارگرها را به شدت سرکوب می کند و هیچ نوع حق تشکل و سندیکا و هر نوع تشکل صنفی را به رسمیت نمی شناسد، هنوز عضو سازمان جهانی کار است؟ همچنین در آن نامه نوشته شده بود که سیاست های ضدکارگری جمهوری اسلامی منجر به حبس های سنگین برای فعالین کارگری شده است. و به عنوان مثال، همین الان علاوه بر خود شاهرخ زمانی، رضا شهبابی، افشین اوسانلو، محمد جراحی، و کسان دیگری هم در زندان هستند و حبس های طولانی مدت گرفته اند.

برگردیم به سوالی که شما از من کردید. واقعیت این است که تحت سلطه حکومت های دیکتاتوری مثل جمهوری اسلامی، به هیچ نوع تشکل صنفی اجازه تشکیلی و ادامه کاری نمی دهند. مشخصاً ما دیدیم که فعالین کارگری با چه سختی ای درصدد تشکیلی سندیکای کارگران شرکت واحد، سندیکای کارگران هفت تپه، و سندیکای کارگران نقاش برآمدند و تا یک جاهایی هم پیش رفتند. اما توسط رژیم سرکوبگر و به غایت ارتجاعی جمهوری اسلامی، با هجوم به این تشکل ها و دستگیری فعالین اصلی و شکنجه و حبس های سنگین برای آنها، تمام این سندیکاهای را عملاً فلج کرد. و حتی زمانی هم که صحبت از حضور (این سندیکاهای) بود، عملاً کاری نمی توانستند بکنند. واقعیت این است که وقتی که تشکلی، هر نوع تشکل کارگری، شکل می گیرد و کارگرها در این تشکل ها برای پیگیری مسائل صنفی خود مبارزه می کنند، در طول این مبارزه سندیکایی در این تشکل ها، کارگرها به قدرت واقعی خود پی برده و می بینند که

کردید، و یک واقعیت است که ما این را در محیط کارگری امان، به عینه شاهد بودیم. این مسئله فقط مختص به رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی نیست. بلکه در رژیم های سابق، و به ویژه در رژیم سابق پهلوی هم بود. در ۱۳۴۳ تعداد ۷۲ سندیکای کارگری در تهران بود و ۲۸ سندیکای کارگری در شهرستانها. ولی اصلاحیه قانون که در ۱۳۴۳ رخ داد، این سندیکاهای اتحادیه های کارگری را محدود کرد. فرقی هم نمی کند، چه واحد تولیدی متعلق به دولت و یا نهادهای گوناگون، بطور مثال سپاه، بنیاد شهید، جهاد و غیره، فرقی نمی کند، دیکتاتوری و سرکوب در همه جا هست، فقط در مسائل دولتی نیست. یا متعلق به بخش خصوصی هم که نورچشمی ها و آقازاده ها همین همه جا، در این ورطه سرمایه داری هستند و کارخانه هایی که به دست اینها رسیده و یک شبه میلیارد شدند را به صورت خیلی پلیسی و امنیتی به پیش می برند. به نظر شما، راه برون رفت طبقه ی کارگزار این وضعیت چیست؟ یعنی وضعیتی که کارخانه های دولتی، کارخانه های بنیادی، مثل سپاه پاسداران، و یا آقازاده ها چپاول می کنند و بیشتر به نفع امپریالیسم جهانی دارند سرکوب کارگران را به پیش می برند.

پاسخ: واقعیت ۳۲ ساله سلطه جمهوری اسلامی بر ایران نشان میدهد که راه رسیدن به آزادی، راه رسیدن به رفاه، راه رسیدن به برابری، جز از طریق مبارزه علیه دیکتاتوری جمهوری اسلامی و سرنگونی این رژیم به غایت ضد مردمی نیست، و آنهم فقط و فقط به دست مردم ستمدیده، و به رهبری طبقه کارگر مبارز و آگاه کشورمان، و نه با حمایت و دخالت قدرت های امپریالیستی. و در این رابطه است که ما باید تمام انرژی و فعالیتیمان را بگذاریم حول سرنگونی کامل این رژیم با هر جناح و دسته اش. و تنها راه نجات مردم ما هم همین است. و هیچ راه حل دیگری وجود ندارد. این رژیم به هیچ وجه از درون استحال نمی شود. هیچ جناحی در درون این رژیم وجود ندارد که بخواهد منافع واقعی کارگران و زحمتکشان ایران را تأمین کند. و از طرف دیگر هم، هیچ کشور خارجی دلش برای مردم میهن ما نسوخته و دخالت هیچ کشور خارجی هم نمیتواند آزادی و برابری برای مردم ما به ارمغان بیاورد. به هر حال، تنها راه، مبارزه خود مردم با این رژیم است. سرنگونی انقلابی این رژیم است. و تنها طبقه ای که میتواند این هدف را تا به آخر پیش ببرد، طبقه کارگر است که هم می تواند خودش را آزاد کند، و هم بشریت را، و هم کل جامعه را از شر سرمایه دارها آزاد کند. سرمایه دارهایی که فرقی نمی کند، در زمان پهلوی به شکل دیگری حضور داشتند، و الان هم آقازاده ها و پاسدارها و

چطور می توانند با این تشکل و اتحادی که میان کارگران بوجود آمده، با رژیم مبارزه کنند. به همین دلیل هم هست که رژیم جمهوری اسلامی به درستی می داند که در جهت منافع اقلیتی انگل و مزدور و سرمایه داران و آقازاده ها و تمام کسانی که این حکومت را اداره می کنند، باید یک چنین تشکلاتی را سرکوب کنند. و تحت یک چنین دیکتاتوری هم هست که هیچ تشکل صنفی شکل نمی گیرد و در اولین قدم هایش با سرکوب مواجه میشود. به عنوان مثال، ما بعد از سرنگونی رژیم شاه و اوایل به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، شاهد تشکیلی شوراهای و تشکل های زیادی در محیط های تولیدی و کارخانه ها بودیم. ولی رژیم بعد از مستقر و تا حدودی تثبیت کردن خود، اولین یورشوی که آورد به تشکل های کارگری بود. و به همین دلیل است که ما فعالین چریک های فدایی خلق میگوئیم که بدون سرنگونی کامل جمهوری اسلامی، هیچ نوع راه برون رفتی از مشکلات پیش روی برای ایجاد تشکل های کارگری و احقاق حقوق کارگران وجود ندارد و اولین شرطی که در مقابل این وجود دارد، سرنگونی کامل جمهوری اسلامی است. و تجربه هم نشان داده که تحت سلطه چنین رژیم، واقعاً صحبت از هر تشکلی عملاً راه به جایی نمی برد و به سرکوب و دستگیری و زندان رهبرها و فعالینش منجر می شود. به هر صورت، باز مسئله این است که آیا فعالیت در جهت برپایی چنین تشکل هایی، تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، می تواند مبارزه را جلو ببرد؟ ما با نگاهی به واقعیت ۳۲ ساله حاکمیت جمهوری اسلامی، می بینیم که عملاً تمام این تشکل ها در مقاطع مختلف سرکوب شدند و نتوانستند وظایف اصلی خودشان را انجام بدهند؛ یک نمونه آن هم، همین دستگیری شاهرخ زمانی است.

سوال: رفیق بابک، نقش دیکتاتوری در جلوگیری از تشکل یابی کارگری، موردی بود که شما به درستی اشاره

طبقاتی در جامعه ما ندارد، و اتحادهای یادکنکی و کاغذی هستند، و دردی را از دردهای بی شمار جامعه ما کم نمی کنند. شاید فقط یک دلخوشی باشد برای خود آن کسانی که این اتحادها را شکل می دهند. به نظر من، ادعاهای پوچی هستند و هیچ قدمی در مبارزه طبقاتی به جلو نمی برند.

سوال: اینها بیشتر اتحادهای کاغذی هستند که جدیداً با این تکنولوژی روز، اتحادهای اینترنتی هم میشود گفت که هستند.

پاسخ: جالب این است که اتفاقاً، من نمونه هایی را دیدم از اطلاعیه هایی که از طرف این اتحادها منتشر شده است. جالب این است که برخی از کسانی که در این اتحادها اسمشان وجود دارد، اعتراض کرده اند که کسی با آنها در رابطه با این اطلاعیه حرفی نزده، و صحبتی با آنها نشده است. یعنی، این افراد بدون اینکه خودشان خبر داشته باشند، و بدون آنکه اطلاعی از متن این اطلاعیه ها داشته باشند، می بینند که اسمشان زیر این اطلاعیه ها است. و از اطلاعیه نویس ها می خواهند که اسامی آنها را از این اطلاعیه ها حذف کنند.

این نشان می دهد که این اتحادها چقدر پوشالی هستند و حتی در جهت همان اهدافی هم که خودشان ادعا می کنند، توافقی بین آن نیروها وجود ندارد. وقتی ما نگاه می کنیم می بینیم که نیروهایی با تفکرات و مواضع سیاسی کاملاً متضاد در موقعیت هایی که پیش آمده، به چنین کاری دست زده اند. به عنوان مثال، مشخصاً در مورد ایران تریبونال. به نظر من اینها مسئله طبقه کارگر ایران نیست، مسئله مبارزه طبقاتی در جامعه نیست. و بیشتر همانطور که گفتید، اتحادهای کاغذی، اینترنتی، و یک دلخوشکنی برای آنها است، یک نوع سرگرمی است. مبارزه جدی نیست.

رادیو همراه: اینها برای حل اختلافات و معضل در دوره جمهوری اسلامی و کمک به طبقه کارگر نیست، بلکه بیشتر برای حل اختلافات خودشان است که دور هم جمع می شوند. من تشکر می کنم از این که دعوت ما را پذیرفتید، امیدوارم در دفعات بعد بیشتر شما را داشته باشیم. و اگر صحبت پایانی دارید، بفرمائید.

بابک آزاد: من هم تشکر می کنم که این وقت را در اختیار من گذاشتید. به امید سرنگونی هرچه زودتر رژیم جمهوری اسلامی. و با آرزوی آزادی و سوسیالیسم برای مردم میهنمان.

تحت سلطه حکومت های دیکتاتوری مثل جمهوری اسلامی، به هیچ نوع شکل صنفی اجازه تشکیل و ادامه کاری نمی دهند. مشخصاً ما دیدیم که فعالین کارگری با چه سختی ای درصدد تشکیل سندیکای کارگران شرکت واحد، سندیکای کارگران هفت تپه، و ... برآمدند و تا یک جایی هم پیش رفتند. اما توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، با هجوم به این تشکیلات و دستگیری فعالین اصلی و شکنجه و حبس های سنگین برای آنها، این سندیکاهای را عملاً فلج کرد. و حتی زمانی هم که صحبت از حضور آنها بود، عملاً کاری نمی توانستند بکنند. وقتی که تشکیلی، شکل می گیرد و کارگراها در این تشکیلات ها برای پیگیری مسائل صنفی مبارزه می کنند، به قدرت واقعی خود پی برده و می بینند که چطور می توانند با این تشکیلات و اتحادی که میان کارگران بوجود آمده، با رژیم مبارزه کنند.

در جامعه ما وجود دارد. بنابراین، ما اتحاد و نزدیکی جریان های سیاسی با هم را نمیتوانیم اتحاد طبقه کارگر به حساب بیاوریم.

سوال: این برمیگردد به این اتحادهایی که فارچ وار بیرون می آیند. و به نوعی میشوند گفت که نیروی راست، جناح راست در آمریکا بود که سال پیش این اتحاد سکولارها را به پا کرده بود. بعضی از نیروهای چپ هم این کار را انجام دادند، به هم نزدیک شدند و این را معنا بخشیدند به طبقه کارگر.

پاسخ: بله، در این رابطه، این اولین بار نبوده. اگر برگردیم به سالهای گذشته، شاهد اتحادهای خیلی زیادی از این دست، در مواقع مختلف از طرف نیروهای سیاسی هستیم. ولی این اتحادها از آنجایی که پیوند ارگانیک با مبارزات طبقاتی درون ایران ندارد، و از آنجا که این جریانات سیاسی رابطه منسجم و ارگانیکی با طبقه کارگر و جنبش واقعی که در ایران وجود دارد و در حال حرکت است، ندارند، این اتحادها جز شکست و جز سرخوردگی، چیز دیگری برای کل مبارزه و اپوزیسیون ندارند. من نمی دانم چرا این جریانات سیاسی نمی توانند از این تجربیات درس بگیرند. به نظر من این اتحادها، هیچکدام اتحاد واقعی طبقه کارگر نیست. فقط فرصت طلبی ای است که در میان جریانات راست و ارتجاعی که تنها به قدرت در ایران فکر می کنند، در این جریاناتی که این اتحادها را شکل می دهند، وجود دارد. شاید همانطور که می بینند که آنها (امپریالیست ها) در فکر آلترناتیوسازی هستند، اینها (گروه های سیاسی راست) هم شاید می خواهند آلترناتیوهای خودشان را بسازند. به نظر من هیچ ربطی به طبقه کارگر و مبارزه

جنايتکارهای سرکوبگر و کسانی هستند که اهرم های مهم اقتصادی را به دستشان گرفته اند. و در این رابطه است که درد و رنج مردم ما هر روز عمیق تر و گسترده تر میشود. به هر حال، تنها راه، فقط مبارزه با جمهوری اسلامی و سرنگونی انقلابی آن است.

سوال: شما اشاره کردید که این فقط طبقه کارگر است که می تواند این کار را بکند، یعنی با حمایت مردم و به رهبری طبقه کارگر است که می توانیم از شر سرمایه دارهای امپریالیسم رها بشویم. چرا باید اینچنین باشد؟ چرا فقط طبقه کارگر؟

پاسخ: خوب، واقعیت در جوامع سرمایه داری، این را به ما میگوید، این را در مقابل ما می گذارد. این واقعیت که مناسبات تولیدی بر اصل مالکیت خصوصی بنا شده، و ثروت هایی که در جامعه وجود دارد در دست تعداد محدودی افتاده است، و اکثریت مطلق مردم در فقر و فلاکت به سر می برند، و این روابط و مناسبات نابرابر که اکثریت مردم باید ساعت ها کار کنند که حداقلی از دستمزدشان را سرمایه دارها به آنها بدهند، این واقعیت که اصل نابرابری در جامعه بر اساس مالکیت خصوصی است، و بنابر چنین واقعیت هایی است که طبقه کارگر که چیزی برای از دست دادن ندارد، تنها طبقه ای است که می تواند مبارزه را تا به آخر پیش ببرد.

سوال: اگر اتحاد طبقه کارگر برای رهایی کارگران از ظلم و جور نظام سرمایه داری، امری الزامی است، اما گاه شنیده می شود که برخی این اتحاد را اتحاد گرایشات سیاسی قلمداد می کنند. آیا واقعا اتحاد گرایشات سیاسی مدعی حمایت از کارگران، اتحاد طبقه کارگر است؟ یعنی، بعضی از نیروهای سیاسی خودشان را نماینده مدعی طبقه کارگر می دانند و وقتی که می خواهند اتحادی را تشکیل بدهند، این را اتحاد طبقه کارگر می دانند.

پاسخ: اگر در یک کشوری، گرایشات سیاسی مدعی حمایت از کارگران، با کارگرها در ارتباط باشند و هر کدام یک حدی از حمایت کارگرها را پشت سر خود داشته باشند، و یا یک بخشی از کارگرها را متشکل کرده باشند، در این صورت ما می توانیم بگوئیم که اتحاد این گرایشات سیاسی، این سازمان های سیاسی، می تواند اتحاد طبقه کارگر باشد. ولی واقعیت این است که در ایران، کارگران ما فاقد هر گونه تشکیلات مستقل هستند. و سازمانهای سیاسی هم با این کارگرها در ارتباط ارگانیک و مشخصی قرار ندارند که ما بتوانیم بگوئیم حمایت کارگرها را پشت سر خود دارند. این یک واقعیتی است که

گفتگو با یکی از اعضای کمیته نروژ "ایران تریبونال" در رابطه با مشاهدات و تجربیاتی از این پروژه!

پیام فدایی: با تشکر از اینکه به دعوت ما برای این گفتگو پاسخ مثبت دادید. قبل از هر سوالی لطفاً خودتان را هر طور که صلاح می دانید معرفی کنید.

پاسخ: با تشکر از اینکه این فرصت را بمن دادید که با پویندگان انقلاب بخصوص نسل جوان کمونیست ایران گفتگویی داشته باشم. من لیلا هستم از زندانیان دهه ۶۰ همچنین عضوی از خانواده جانباخته‌گان قتل عام ۶۷ بدست رژیم وابسته جمهوری اسلامی حافظ نظام سرمایه داری حاکم .

سوال: بگذارید این گفتگو را با این سوال شروع کنیم که تا جایی که ما می دانیم شما از اعضای کمیته محلی تریبونال در نروژ بوده اید، جزء آن بخش که بعداً از آنها جدا شدند. شما چگونه و در چه زمانی با پروژه تریبونال آشنا شدید؟ و در ابتدا تصور و چشم اندازتان از این برنامه چه بود؟

پاسخ: در سال ۲۰۰۹ با این پروژه آشنا شدم. آن زمان از ایران خارج شده بودم اما هنوز به اروپا نیامده بودم. اما بطور رسمی در فوریه ۲۰۱۲ با ایران تریبونال همکاری‌ام را شروع کرده‌ام در این تاریخ به اتفاق چند تن از دوستان و رفقای که از زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و خانواده جان باختگان آن دهه بودند گرد هم آمدیم و کمیته کاری ایران تریبونال واحد نروژ را تشکیل داده و شروع به کار کردیم. ذکر یک نکته را در اینجا ضروری میدانم بر خلاف ادعای مسئول این پروژه که مدعی است خانواده‌ها و زندانیان بطور "خودجوشی" گردهم آمده و این کارزار را راه اندازی نموده‌اند، باید بگویم که این افراد که تعدادشان از انگلستان دست هم فراتر نمی‌رود، با شناسایی یک نفر در هر کشور، سعی نمودند از طریق این فرد به شناسایی خانواده‌ها و زندانیان سیاسی اقدام کنند و سپس آنها را به شرکت در کارزاری که می‌رود تا جمهوری اسلامی را به جرم جنایت علیه بشریت محکوم کند، دعوت نمایند. این واقعیتی است و اتفاقی است که عملاً روی داده و در همه جا به همین صورت اقدام شده است. اما در مورد تصور و چشم انداز من از این برنامه لازم است تاکید کنم که من به حکم وظیفه تاریخی که نسبت به هم نسلان و هم بنیان درخود احساس میکنم، از هر حرکت

عادلان و حق طلبانه‌ایی که در جهت روشن شدن حقایق پشت پرده آن قتل عام سبعانه صورت گیرد حمایت و تا آنجا که بتوانم با آن همراه و هم گام میشوم. به عنوان عضوی از کمیته نروژ همانگونه که در اطلاعاتی‌هایم اعلام داشته‌ام با علم به این که با شرکت در این پروژه و شهادت دادن در مورد شکنجه‌های بدنی و روحی خود و دوستان و رفقایم در دهه ۶۰ و بخصوص شهادت در مورد اعدام دسته جمعی هزاران نفر از انقلابیون و بخصوص کمونیستها در قتل عام ۶۷ بخشی از ناگفته‌های آن جنایت توسط کلیت نظام جمهوری اسلامی برملا میشود، به آن پیوستم. تا امکان یابم از ته دل و از تریبون این جریان فریاد بزنم که تمامی آن شکنجه‌ها و اعدامها از طرف کلیه جناحهای جمهوری اسلامی تایید و به مرحله اجرا گذاشته شد. بیشتر از آن، فکر میکردم که میتوانم از ایران تریبونال به عنوان بلندگویی برای طرح تبانی تمام دول غربی نظام امپریالیستی و دولتهای مرتجع دست نشانده آن نظام در سراسر جهان و بخصوص در منطقه خاورمیانه با جمهوری اسلامی در تایید اعدام کمونیستهای ایران، استفاده کنم. در شرایطی که همه قرائن و فاکتها نشان می داد که جمهوری اسلامی یکی از نتایج نشست گوادالپ بود که با تعویض شاه این سگ زنجیری امپریالیسم و سپردن قدرت به دارودسته خمینی جنایتکار در ایران، تلاش نمود جهت حفظ منافع امپریالیستها، انقلاب و آزادیخواهان را به این وسیله سرکوب کند. در چنین شرایطی مگر میتوانستیم به عنوان شاهد ایران تریبونال بر مسند صندلی شهادت بنشینیم و پروسه تاریخی بر سر کار آمدن جمهوری اسلامی را به فراموشی بسپاریم؟ مگر میتوانستیم بر مسند چنان صندلی ای بنشینیم و خود را از روند تاریخی انقلابات جهانی پرولتاریا و زحمتکش‌شان جدا سازیم و با دیدی ناسیونالیستی، تقلیل گرایانه و محدود، راجع به شکنجه، تجاوز جنسی و جنایتی که بر شخص "خود من" اتفاق افتاد سخن بگویم و توصیه‌های ارتجاعی پیام اخوان را برای "تخلیه روانی" به پیش ببرم؟ مگر می شد آرمان و خواست رفقا و دوستان جانباخته را به عنوان شاهد فراموش کنیم؟ مگر میشد به عنوان شاهد به دادگاه رفت و از مقاومت و پایداری تا آخرین نفس یک نسل انقلابی کمونیست که در زندان بیش از پیش به ضرورت سرنگونی جمهوری

اسلامی وابسته به امپریالیسم به عنوان ضرورت اساسی جامعه در رسیدن به آزادی رسیده بود سخن نگفت و از آن صرف نظر کرد؟ دل مشغولی من بعد از پرکردن اظهارنامه حقوقی، این موارد بود که برشمردم . همانگونه که در اطلاعیه شماره ۲ کمیته کاری ایران تریبونال واحد نروژ به تاریخ ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۲ اعلام نمودیم، ایده طرح اولیه برای شکل گیری و تشکیل کارزار بین المللی ایران تریبونال در محکوم کردن دهه ۶۰ توسط جمهوری اسلامی، در ابتدای راه به لحاظ سیاسی یک پروژه سالم و مترقی بود. اما واقعیت این است که تفکر غالب بر سیاستهای ایران تریبونال تلاش داشت با نادیده انگاشتن انگیزه‌های سیاسی دادخواهی خانواده‌های جان باختگان و جان بدر بردگان و سمت و سو دادن آن، به طرف اهداف نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، دادخواهی را در چهارچوب "حقوق بشری" و "عدالت انتقالی" طبق نظریه نظریه‌پردازان بورژوازی امپریالیستی به پیش ببرد و همانگونه که شاهد بودیم همین کار را هم کردند.

سوال: در فاصله ای که با این مجموعه همکاری می کردید عملاً چه کمک‌هایی جهت پیشرفت کارهای این پروژه و چه نقش و موقعیتی در این رابطه داشتید؟

پاسخ: من یکی از اعضای کمیته کاری واحد نروژ بودم، غیر از کارهای عمومی که بطور جمعی انجام میدادیم - که در این مورد توضیحات لازم را خواهم داد - من از طرف کمیته مسئول تماس با رسانه‌ها، بخصوص آنهایی که رو به داخل بودند، بودم. اولین گام عملی کمیته نروژ، شرکت در مراسم سالروز تاسیس و بنیانگذاری "کومله" سازمان کردستان حزب کمونیست ایران بود. در این مراسم اطلاعیه‌ای برای شناساندن و درخواست کمک مالی توسط خود من خوانده شد. اما کمک مالی ای جمع آوری نشد. بسیاری از شرکت کنندگان در آن مراسم برای نخستین بار بود که اسم ایران تریبونال را می شنیدند. پس از خواندن اطلاعیه از طرف دوستان و رفقایم در کمیته، مورد اعتراض و انتقاد واقع شدم که اطلاعیه "سیاسی و خطی" بود. دلیل دوستان من این بود که چرا در پایان اطلاعیه شعار "مرگ بر امپریالیسم" را داده‌ام. در اینجا لازم می دانم که تاکید

کنم که دلیل اصلی این امر، تبلیغات کمیته بین المللی و یگانه مسئول آن که در ضمن مسئولیت کل کارزار هم بر عهده داشت، بود که همواره جهت پیشبرد خط نادرست خود چنین تبلیغ می کرد که به دلیل وجود گرایشها و جریانهای غیرکمونیسست در صفوف اعدام شدگان دهه ۶۰، نباید از شعارهای "تفرقه افکنانه" استفاده شود. و دوستان و رفقای من در کمیته نروژ هم واقعاً از سر تعهدی که در خود نسبت به جان باختگان احساس میکردند و دلسوزانه به همکاری با کارزار روی آورده بودند نمی خواستند هیچ خللی به این کارزار وارد شود.

در مراسم هشت مارس و اول ماه مه که در اسلو برگزار شد، با شرکت فعال سعی کردیم به جمع‌آوری کمک مالی بپردازیم. در هر دوی این مراسم ها با فروش قهوه، سوپ، چای و ساندویچ، نهایت سعی و تلاشمان را کردیم. و در هر دو مورد موفق شدیم مقداری کمک جمع آوری کنیم. البته این تلاشها جدا از کمک های خود اعضای کمیته بود برای مثال یکی از اعضای کمیته که خواهر چهار جان باخته در دهه ۶۰ بود از جیب خود کمک قابل ملاحظه‌ای به کارزار نمود.

اما در مورد مسئولیت شخصی خودم؛ همانطور که گفتم من مسئول تماس با رسانه‌ها بودم یک مصاحبه با تلویزیون رهایی زنان انجام دادم که تا این تاریخ هنوز هم در تارنمای ایران تریبونال وجود دارد. یک مصاحبه دیگر هم با تلویزیون برابری انجام دادم که ایران تریبونال از درج آن در تارنما خودداری کرد و دلیلش را هم بعدها مسئول ایران تریبونال، که در ارتباط با "از ما بهتران" بود در یکی از جلسات پالتاکی اعلام کرد و گفت از این ببعد هیچکس "حق" ندارد بدون اطلاع قبلی با هیچ رسانه‌ای گفتگو کند. این مطلب را بعد از برگزاری مرحله اول اعلام داشت. من در اینجا گفته خود بابک عماد را عیناً نقل میکنم: "اگر کسی میخواهد با رسانه‌ای صحبت کند، فقط درخواست کمک مالی نماید! نه مثل آن خانمی که از نروژ همه‌اش امپریالیست، امپریالیست میکرد. نیازی به گفتن این مطالب ما نداریم." فکر می کنم که بهتر است قضاوت را به خواننده عزیز واگذارم.

سوال: - چرا و در چه زمانی شما از این پروژه جدا شدید؟

پاسخ: در اوائل سپتامبر بدنال مجادلاتی که در درون کارزار در رابطه با برنامه ها و روشهایش پیش آمد و من بعداً آنها را بیشتر توضیح خواهم داد بطور رسمی جدا شده و به عنوان اکثریت، کمیته نروژ را منحل اعلام کردیم. دلایل جدائی‌مان را در اطلاعیه شماره ۱ خیلی صریح و روشن اعلام کردیم. که فکر می کنم بهتر است گوشه ای از آنرا در اینجا نقل کنم. در آن اطلاعیه آمده است که در پی آشکار شدن ماهیت ایران تریبونال به دلیل وجود مهره‌ها و عناصر وابسته به سرمایه مالی

بعنوان عضوی از کمیته نروژ همانگونه که در اطلاعیه‌هایمان اعلام داشته‌ایم با علم به اینکه با شرکت در این پروژه و شهادت دادن در مورد شکنجه‌های بدنی و روحی خود و دوستان و رفقایم در دهه ۶۰ و بخصوص شهادت در مورد اعدام دسته جمعی هزاران نفر از انقلابیون و کمونیستها در قتل عام ۶۷ بخشی از ناگفته‌های آن جنایت توسط جمهوری اسلامی برملا میشود، به آن پیوستم تا از ته دل از تریبون این جریان فریاد بزنم که تمامی آن شکنجه‌ها و اعدامها از طرف کلیه جناحهای جمهوری اسلامی تایید و به مرحله اجرا گذاشته شد. فکر میکردم که میتوانم از ایران تریبونال بعنوان بلندگویی برای طرح تئانی نظام امپریالیستی و دولتهای مرتجع دست نشانده آن در سراسر جهان و بخصوص در خاورمیانه با رژیم در تایید اعدام کمونیستهای ایران، استفاده کنم.

امپریالیستی و به خصوص با ورود پیام اخوان به این جریان که وابستگی اش به مراکز و نهاد های امپریالیستی غیر قابل کتمان است، کارزارمزیور دچار تحول کیفی گشت و این پروژه به سوی منافع و اهداف نظام سرمایه داری امپریالیستی جهانی هدایت شد. به این ترتیب هدایت و کانالیزه کردن این دادخواهی و سمت و سو دادن آن به یک امر حقوقی صرف و استفاده ابزاری از خون جان باختگان، به آشکاری در مقابل دید همگان قرار گرفت و بر عدم شفافیت و سکتاریسم حاکم بر این حرکت افزود. بنابراین ما که با انتظارات دیگری به این جریان پیوسته بودیم با توجه به مجموعه دلایل توضیح داده شده از این پروژه جدا شدن خود را اعلام می کنیم. چرا که ما خاطره مقاومت و شکست ناپذیری زندانیان سیاسی دهه ۶۰، جنایت و کشتار بیرحمانه و سیستماتیک جمهوری اسلامی پشت درهای بسته بازداشتگاهها، زندانها و سکوت و همراهی امپریالیستها بویژه در تابستان ۶۷ را "نه فراموش میکنیم و نه میتوانیم ببخشیم" و از آنجائیکه ایران تریبونال خود را "دموکراتیک" و "مستقل" و دادخواه خون این جان باختگان معرفی می کرد تصور ما این بود که با پیوستن به این کارزار میتوانیم در افشای جنایت جمهوری اسلامی در سطح بین المللی و انعکاس و تاثیر آن بر افکار عمومی جهان، توده‌های محروم و زحمتکش ایران و بخصوص خانواده‌های داغدار جان باختگان، گامی هر چند کوچک برداشته و به منظور پیش برد این هدف در شناساندن ایران تریبونال، جمع‌آوری کمکهای مالی در این فاصله پیگیرانه تلاشی نمودیم.

سوال: آیا در این فاصله و در جریان برنامه های جمعی ای که برای سازماندهی این پروژه داشتید هیچ نشانه ای از آنچه بعداً عملاً رخ داد و باعث جدائی شما شد مشاهده کردید؟

پاسخ: مطمئناً تغییراتی که در جریان حرکت این پروژه بوجود آمدند ناگهانی و یکباره نبودند، اما از همان اوایل کار مشترک ما با گردانندگان پروژه نشانه‌هایی وجود داشت که این یک حرکت شفاف و دمکراتیک نیست. اساس کارها و تصمیم‌ها به طور فردی و از طرف مسئول این پروژه گرفته می شد در حالی که زحمت کارها بر روی دوش یک مجموعه وسیع قرار داشت. از طرف دیگر یکی از نکات مهم برای خود من این بود که در جریان حرکت معلوم شد که برای گردانندگان ایران تریبونال خانواده‌های جان باختگان و خود جان به دربرندگان قتل عام دهه ۶۰ نقش ابزاری دارند. برای شما یک مثال ذکر می کنم. در زمانیکه ما کمیته را تشکیل دادیم و شروع به کار نمودیم، اوج کار و فعالیت کارزار بود. یعنی درست در فاصله زمانی ژانویه ۲۰۱۲ تا اپریل ۲۰۱۲. تمام تلاشها روی این مسئله متمرکز شده بود. از بالا به بابک اعلام شده بود به صد شاهد در دادگاه نیاز داریم، و او توی سر خودش میزد و هی فشار می‌آورد؛ "شاهد"، به "شاهد احتیاج داریم". تمام هم و غم و توان کمیته‌های کاری در جهت پیدا کردن جان بدر بردگان و یافتن خانواده‌های جان باختگان بود. نه جان بدر بردگان و نه خانواده‌ها هیچگونه نقش دیگری در این کارزار غیر از آنکه پس از کشف شدن، اظهار نامه حقوقی پر و ارسال نموده و بعنوان شاهد در دادگاه حاضر شدند را نداشتند. به همین دلیل و با توجه به عدم شفافیت در روابط درونی، مواردی که مثل جلسه لندن انسان را تکان دهد کمتر دیده می شد.

سوال: شما به عنوان یکی از اعضای کمیته تریبونال در نروژ از زمان جدائی از این برنامه تا کنون سه اطلاعیه منتشر کرده اید بطور خلاصه برای خوانندگان ما توضیح دهید که چرا این اطلاعیه ها را دادید ودر آنها بر روی چه مسائلی انگشت گذاشته شده است؟

پاسخ: به ایران تریبونال پیوستیم چرا که خود را دموکراتیک و مستقل و دادخواه خون جان باختگان معرفی میکرد. اما آنچه در عمل مشاهده نمودیم دقیقاً عکس آن چیزی بود که ادعایش را میکرد. پیام اخوان مسئول تیم دادستانی، مؤسس "سازمان اسناد حقوق بشر" می باشد که پروژه‌ای امپریالیستی است و نمیتواند عملاً گامی برخلاف منافع و اهداف امپریالیستها که تامین کننده هزینه‌های مالی آن میباشند بردارد. وجود و حضور اعضای تیم دادستانی اخوان و امثالهم و کمیسیون "حقیقت یاب" که جملگی در وابستگی‌هایشان به سازمانها و نهادهای مالی امپریالیستها هیچ شکی باقی نگذاشته‌اند و با اهداف خاصی این پروژه را دنبال میکنند، برای هر شخص واقعا حقیقت جویی یک معیار غیر قابل چشم پوشی در اثبات واقعیت فوق می باشد. برای نمونه به این حرف اخوان

دقت کنید تا اهداف آنها را بهتر دریابید. در" مصاحبه اختصاصی عرصه سوم" با وی میگوید: "ما برای کسانی که جان سالم از آن جنایت بدر برده‌اند این امکان را فراهم آورده‌ایم که داستانهایشان را پشت تریبونهای بین المللی بگویند." ببینید مسأله دادگاهی کردن جمهوری اسلامی به دلیل جنایاتش صرفاً به چی و آنهم به چه قیمتی تبدیل شده است.

از سوی دیگر مصوبه دیوان ایران تریبونال نشان داد هدف اصلی آنها نه حقیقت یابی زوایای پنهان کشتار و قتل عام و نه بازخوانی پرونده زندانیان سیاسی و قتل عام آنها بلکه استفاده ابزاری از خانواده‌های جان باختگان و زندانیان سیاسی جان بدر برده از قتل عام ۶۷ میباشند. جرایمی که خود را دموکراتیک معرفی میکرد در عمل نشان داد و به جرات میتوان گفت از ماهیتی ضد دموکراتیک برخوردار بود. بایک عماد مسئول گروه بین المللی این کارزار بطور خودسرانه تمام کارها را به تنهایی پیش میبرد و به هیچکس هم پاسخگو نبود. جلسات مجمع عمومی با سخنان او شروع و با جمعبندی و گزارش او خاتمه مییافت. حتی به همان تعداد افرادی هم که در اطراف وی قرار داشتند مسئولیت مهمی داده نمی شد. و آنها ظاهراً غیر از ادمین در اتاق پالتاک بودن و یا مصاحبه با این یا آن رسانه و کارهای این چنینی، دیگر مسئولیتی نداشتند. در یکی از این سه اطلاعیه ما به توضیح مسائل مالی ایران تریبونال نیز پرداخته ایم. چرا که بعد از پایان مرحله اول دادگاه، مسئولین تریبونال تحت فشار بسیار مجبور به انتشار گزارش مالی شدند. اما این گزارش پر از ابهام بود که نتوانست هیچ کس را قانع کند. یا توجه به اینکه یکی از فعالیتهای ما جمع آوری کمک مالی بود و ما در کمیته‌های کاری ای که بودیم برای گرفتن و جمع آوری کمکهای مالی اقدام میکردیم، خودمان شاهد بودیم که با این فعالیتها نمیتوانستیم و موفق نمیشدیم که کمک قابل توجهی جمع کنیم. نه از فروش آنچه که تهیه دیده بودیم و نه از طریق تبلیغات مجزا، هیچ کمک مالی مشکل حل کنی جمع آوری نمی شد به همین دلیل جهت روشن شدن ابهامات گزارش مالی آنها، اقدام به صدور این اطلاعیه کردیم. در این رابطه ما در اطلاعیه شماره ۳ خود بر اساس احساس مسئولیت اخلاقی و تاریخی و سیاسی‌مان، توضیحات لازم را منتشر کردیم و از خوانندگانی که تا به امروز موفق نشدند می‌خواهیم یکبار دیگر این اطلاعیه را بخوانند. توصیه من برای خواندن مجدد این اطلاعیه به این دلیل می‌باشد که میتوانند به عنوان مثبت نمونه خورار است، حد گرفتن کمک مالی از مردم و ادعای بی اساس مجریان و دنباله روان پیام اخوان ها را بهتر شناخته و فریب دروغ و ریاکاریهایشان را نخورند.

سوال: می دانید که پس از برگزاری برنامه تریبونال در لندن و سپس در

مشاهده سیر رویداد ها نشان می دهد که ایران تریبونال محصول فکری جان کوپر و همین افرادی که برشمردید میباشد. اینروزها ما شاهدیم که همین افراد و همفکران شان دست اندر کار راه اندازی پروژه ی مشابه برای حلبچه و جنایتی که در جنگ ایران و عراق افتاد، میباشند. و پیشاپیش اعلام نموده‌اند که احتمال اینکه بتوانیم بدانیم صدام سلاح شیمیایی را از چه طریق و چه کشورهایی خریداری نموده بسیار کم است. اما اعلام می کنند که کشوری را که احتمال میدهند سلاح شیمیایی در اختیار صدام قرار داده باشد شوری سابق میباشد و نه مثلاً آلمان و آمریکا. و با پروژه دیگری در رابطه با جنایات رژیم فاشیست و وابسته ترکیه در حق مردم تحت ستم کرد، را دقیقاً به همین سبک و سیاق ایران تریبونال میخواهند بقول خودشان حل و فصل نمایند.

لايه مسائلي آشكار گشت كه تعجب همگان را برانگيخت و به شناخت ماهيت واقعي دست اندركاران اين پروژه خيلي كمك نمود. مثلاً شركت بعضي از افراد شناخته شده در دم و دستگاه نيروهاي امپرياليستي نظير پيام اخوان، جفري ناپس، جان كوپر وابسته به حزب دست راستي محافظه كار انگليس وغيره، يا در خواست از كشورهاي اسلامي براي تحقيق در باره نقض حقوق بشر در ايران؛ كشورهاي كه خودشان دستايشان تا مرفق به خون آزاديخواهان آلوده است. آيا در زمان تدارك اين برنامه به چنين مسائلي اشاره شده بود؟

پاسخ: از خلال پاسخهای من به سوالهای قبلی می توان پی به سامان درونی این کارزار برد. واقعیت این است که در ایران تریبونال نه سازماندهی و نه برنامه ریزی از پایین صورت نگرفته، هر چه بوده در بالا تصمیم گرفته میشد. و به همین دلیل هم به علت عدم کنترل جدی از باین، این پروژه خیلی زود بازیچه دست کسانی شد که شما نام بردید.

پس از برگزاری مرحله اول و زمانیکه موريس کاپيتورن پرونده دادخواهی عزيزان ما را به صورت بایک عماد مسئول این برنامه که قبلاً در باره اش توضیح داده ام پرت میکند و میگوید "بروید هر کاری می‌توانید بکنید!" درست است که در آن زمان دیگر یابوی ایران تریبونال از پل گذشته بود اما این فرصت دست داده بود که با سلب صلاحیت از کمیسیون حقیقت یاب به این حقارت تن ندهند؛ متأسفانه آنها از فرصت استفاده نکرده و با تسلیم شدن در مقابل خواستهای جان کوپرها و اخوان‌ها و با اطاعت کورکورانه به لایه رفته و اجازه دادند پرونده یک دهه خونین از خون بهترین و پاکبخته‌ترین فرزندان ما به این شکل خفت بار در پوشه گذاشته شده و ابتدا برای عامل اول و اصلی این جنایت

جمهوری اسلامی و سپس به کشورهای همکاری اسلامی برای "حقیقت یابی" فرستاده شود. واقعیتی که نشان داد دست اندرکاران این جریان نه جاهل و نه نادان بلکه ریاکاران سیاسی میباشند.

مشاهده سیر رویداد ها نشان می دهد که ایران تریبونال محصول فکری جان کوپر و همین افرادی که شما برشمردید میباشد. این روزها ما شاهدیم که همین افراد و نزدیکان و همفکران شان دست اندر کار راه اندازی پروژه هایی مشابه برای حلبچه و جنایتی که در سالهای پایانی جنگ ایران و عراق افتاد، میباشند. و پیشاپیش هم اعلام نموده‌اند که احتمال اینکه بتوانیم بدانیم صدام سلاح شیمیایی و گازهای اعصاب را از چه طریق و چه کشورهایی خریداری نموده بسیار کم است. اما با این همه اعلام می کنند که کشوری را که احتمال میدهند سلاح شیمیایی در اختیار صدام قرار داده باشد شوری سابق میباشد و نه مثلاً آلمان و آمریکا. و با پروژه دیگری در رابطه با جنایاتی که رژیم فاشیست و وابسته ترکیه در حق مردم تحت ستم کرد، طی سالیان دراز روا داشته را دقیقاً به همین سبک و سیاق ایران تریبونال میخواهند بقول خودشان حل و فصل نمایند. اینها همه پروژه‌های ساخته امپریالیستها برای پوشاندن دستان به خون آلوده خودشان در پی این جنایتهاست. اما امروز دیگر دستشان برای همه رو شده است و رسواتر از آنند که بتوانند مردم آگاه را بفریبند.

سوال: به دنبال انتقاداتی که در سطح جنبش به این پروژه شد ما شاهد هتاکای ها و فحاشی های زنده طرفداران این پروژه علیه منتقدین بوده ایم. آنها به جای پاسخ به پرسشها و انتقادات طرح شده، منتقدین را از جمله به همکامی با جمهوری اسلامی متهم می کنند و به این وسیله از پاسخ فرار می کنند، بدون شک این روش نمی تواند در مناسبات درونی این حرکت منعکس نشده باشد. آيا در زمانی که شما با این پروژه همکاری می کردید با جلوه هائی از این بی ظرفیتی در شنیدن انتقاد و تحمل منتقدین مواجه شده بودید؟

پاسخ: سوال خیلی خوبی است ودر آن به واقعیتی اشاره می شود که هر کس با این کارزار از درون آشنا باشد حتما نمونه هائی از این بی ظرفیتی را می تواند به خاطر آورده و گوشزد کند. بگذارید چند نمونه ذکر کنم که خود شاهد بوده ام.

قرار بود من بعنوان شاهد در مرحله اول دادگاه حاضر شوم. اما چون برای سفر مشکل ویزا داشتم تا زمانی که دعوتنامه برایم فرستادند و من تقاضای ویزا کردم مدت زمانی به طول انجامید. بنابراین نتوانستم برای روز هفدهم "یک روز قبل از برگزاری مرحله اول" به لندن سفر کنم. تلفنی از روز اطلاع دادم که من به محض

حاضر شدن ویزا برای اداى شهادت خواهم آمد. روز چهارشنبه سومین روز دادگاه ویزایم بدستم رسید؛ برای بلیط مجدد اقدام کردم و حاضر شده به فرودگاه رفتم. در فرودگاه با مسئول برنامه تماس گرفتم و اطلاع دادم که من دارم می‌آیم. در جوابم گفت: "نه، نه، نیاید!". و در جواب چرایی من، اطلاع داد که مین شما را از لیست شاهدین حذف کرده‌ام و دیگر نیازی به آمدنتان نیست. پس از نزدیک به یک ساعت مجادله بمن آدرس داد و گفت میتوانید بیاید اما فقط برای دیدن، نه برای اداى شهادت. پس از پایان دادگاه، وقتی از لندن برگشت من مجدداً با او تماس گرفتم و دلیل حذف را پرسیدم این بار گفت مین این کار را نکرده‌ام بلکه مسئولین دادگاه این کار را کرده‌اند و من نمیتوانم دیگر کاری کنم. اما اگر مادران هست میتواند برای شهادت در مرحله دوم او را ببریم!

مورد دوم: درست یک هفته یا ده روز مانده به برگزاری مرحله اول که در لندن برگزار می شد من از مسئول کمیته کشوری نروژ پرسیدم که آیا مشخص شده کدام رسانه باید و یا قرار است دادگاه را پوشش خبری دهد؟ همین پرسش را مسئول کمیته کشوری از مسئول کارزار میکند، و او چنین پاسخ میدهد: "ما با صدای امریکا، بی بی سی، و چند رسانه دیگر تماس گرفته‌ایم ولی تا این لحظه هیچکدام به ما جواب نداده‌اند و هنوز نمیدانم کدام رسانه قرار است دادگاه را پوشش دهد."

در حالیکه وقتیکه جلسه دادگاه را از طریق اینترنت پیگیری می کردم، همچنان که منتظر دقائق پایانی بدم مشاهده نمودم که شخصی که کنار اسمش مدیر اجرایی ایران تریبونال نوشته شده بود بر صفحه مانیتور ظاهر شد. که وقتیکه بیشتر دقت کردم دیدم برای شهزاد نیوز از دادگاه گزارش تهیه نموده. حالا با توجه به اینکه در جواب کمیته ما گفته بودند که تا کنون هیچ رسانه‌ایی قرار نیست دادگاه را پوشش خبری دهد و در عمل شهزاد نیوز را در صحنه می بینیم متوجه می شویم که صداقتی در کار نبوده است. و اطلاع رسانی شفاف انجام نمی شده است. به هر حال قضاوت با خواننده است که چرا در جواب سئوال افرادی مثل من این چنین جواب می دادند و در عمل طور دیگری برنامه ریزی کرده بودند! داستان شهزاد نیوز هم که کسی نیست که نداند که با بودجه اختصاصی دولت هلند راه اندازی شده است.

مورد سوم: تا یک روز قبل از برگزاری مرحله اول دادگاه هیچ اسمی از موريس کاپیتورن در میان نبود. روز موعود فرا رسید. در ۲۰۱۲/۶/۱۸ برای جلسه نخست دادگاه یک ساعت زودتر از شروع، من به انتظار نشسته بودم. در همان لحظات اول شروع بر صفحه مانیتور، اسم موريس کاپیتورن برای تبلیغ حضور نامبارکش به نمایش درآمد. من موريس کاپیتورن را از سال ۱۳۷۵ خورشیدی که به عنوان مسئول کمیسیون حقوق بشر سازمان

ما فریاد خفه شده و خونین زندانی هستیم که در دهه ۶۰ به جوخهٔ اعدام سپرده شده و یا به دار آویخته شدند و در جای جای وطن در زنجیرمان به صورت دسته جمعی در کورهای بی نام و نشان به طرز دردناکی به خاک سپرده شدند. باران ما بخاطر تغییر سرنوشت و بهبود زندگی نسلهای آینده آگاهانه در راه آزادی و سوسیالیسم جان شیرینشان را فدا نمودند. ما قربانی نیستیم و نمیتوانیم نظاره گر این باشیم که اشخاصی مانند پیام اخوان‌ها که جزء "صد مرد مؤثر جهان" معرفی شده اند با داشتن عضویت در بنیادهای مالی وابسته به امپریالیستها و در کنار نمایندگان هارترین جناحهای سرمایه داری و طراح تحریمها، جنگها و نقشه‌های راه، علیه مردم زحمتکش کشورهای فقیر برای عزیزان ما اشک تمساح بریزد.

ملل، برای بررسی وضعیت حقوق بشر به دعوت جمهوری اسلامی به ایران آمده بود می‌شناختم و بدرستی بیاد داشتم که گزارشی به نفع جمهوری اسلامی و با ادعای وضعیت رو به بهبود حقوق بشر در ایران در ۵۰ صفحه منتشر کرده بود. برای اینکه بیشتر مطمئن شوم به سراغ نشریه "پیام فدایی" شماره ۹ که گزارش موريس کاپیتورن را مورد نقد قرار داده بود رفته و گزارش را دوباره مرور کردم. خوانندگان می توانند پیام فدائی شماره ۹ را در سایت سایهکل ملاحظه کنند. این که با دیدن کاپیتورن چه حالی به من دست داد قابل وصف نیست. درست در آن زمان بود که بیشتر از هر زمان دیگری پی بردم در چه مسیر نادرست و انحرافی ای پا گذاشته‌ام. بعد از اطلاع از حضور موريس کاپیتورن در این دادگاه در زمان استراحت بین جلسه صبح و بعد از ظهر روز ۱۸ ژوئن (همان روز اول) فوراً با دوستی که از نروژ در دادگاه حضور داشت تماس گرفته و به او گفتم این موريس کاپیتورن از کجا آمد، در جوابم گفت من نمیدانم. جهت اطلاعش در مورد کاپیتورن مسائل لازم را گفتم و از او خواستم که در زمان شهادت از کاپیتورن بپرسد که شما آیا همان کاپیتورنی هستی که در سال ۱۳۷۵ به ایران آمدید؟ و بگوید که این دادخواهی ما سرنوشت همان گزارش ۵۰ صفحه‌ای شما را پیدا نکند! از او خواستم از بابک بپرسد و به او از قول من بگوید که چرا به ما نگفتید این شخص در کمیسیون حقیقت یاب حضور دارد؟ بابک در جواب این خانم گفته بود این کاپیتورن آن کاپیتورن نیست. دوباره من تماس گرفتم و گفتم دوست عزیز، حتماً این مسئله را روشن کن. وظیفه توست که این کار را انجام دهی. در فردای آن روز یعنی ۱۹ ژوئن مجدداً تماس گرفتم و این بار بمن گفت مسئول برنامه میگوید که گزارشی را که شما مدعی هستید، کاپیتورن تهیه نکرده و کسی دیگر تهیه کرده است. پرسیدنی است که آیا شخصی که خود را به خانواده جان باختگان، چپ و انقلابی، متعهد و پایبند به

آرمانهای جان باختگان معرفی می‌نماید و مدعی میشود که میخواهد داد آنها را از بیدادگران بازپس ستاند و این دفتر و دستک عریض و طویل را به این منظور راه اندازی نموده این پاسخ گویی فریبکارانه را چرا در پیش می گیرد و چنین فریبکاری ای برای چه کسی قابل هضم میباشد برای من که قابل هضم و قبول نمیتوانست باشد و نیست.

سوال: با توجه به این واقعیت که شما با دیدن اهداف و مسیر های نادرست از این برنامه جدا شدید به باور شما چنین فعالیت‌هایی باید در چه مسیر ها و برای تحقق چه اهدافی پیش برود؟

پاسخ: کشتار دهه ۶۰ بخصوص قتل عام ۶۷ یک زخم عمیق اجتماعی است. این کشتار ها عملی جنایتکارانه و کاملاً سیاسی بوده و به نظر من باید جوابی سیاسی و انقلابی بگیرد. صورت مساله، نه مسئله اعدام یک نفر و یا یک گروه خاص بوده و نه صرفاً فرد خاصی در رژیم چنین تصمیمی گرفته است. کلیت رژیم جمهوری اسلامی تصمیم گرفته و با حمایت رسمی و غیر رسمی امپریالیستها، دست به این عمل جنایتکارانه زده . بنابراین اینکه ما بیاییم و بگوییم فلان فرد و یا فلان بخش حاکمیت این جنایت فجیع را مرتکب شده‌اند اشتباه محض میباشد. واقعیت این است که مسئولیت سیاسی و اخلاقی این کشتار به عهده تمام کسانی است که آن روز در قدرت بودند. و چنین برنامه ای باید همه آمرین و عاملین این جنایت یعنی تمامی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی را افشاء و محکوم کند. اما شاهد بودیم که هدف از برگزاری دادخواهی در این کارزار آنطوری که مسئولین ایرانی‌اش ادعا میکنند فقط جنبه معنوی و اخلاقی دارد و برای آرام کردن دردهای مردمی است که درد کشیده‌اند. و عزیزانشان را از دست داده‌اند و برای خالی کردن خودشان باید بیایند و فقط سخن بگویند. به نظر من فقط سخن گفتن از دردها و زنجها دادخواهی یک نسل انقلابی کار ساز نیست. دادخواهی مسئله‌ای کاملاً سیاسی است ، چرا که زندانی سیاسی، سیاسی‌ترین بخش جامعه میباشد و از همه مهمتر، این یک مساله طبقاتی است. در حالیکه دست اندرکاران این برنامه مشخص تلاششان این بود که همین خصوصیات را از آن سلب نموده و دور سازند. در حالیکه ما در باره کسانی صحبت می کنیم که در مهمترین و بزرگترین جدال بعد از سرنگونی رژیم گذشته یعنی سرکوب انقلاب مردم به دفاع از انقلاب برخاسته بودند. مبارزه و مقاومت دهه ۶۰ یعنی نیروی مدافع انقلاب برای حفظ دست آوردهای انقلاب که جمهوری اسلامی با زور سرنیزه یکی پس از دیگری در حال پس گرفتن آنها از مردم بود ماهیت مبارزه آن دوره را مشخص می کند. جدال

انقلاب با ضدانقلاب حاکم و همین باید در هر دادخواهی واقعی با صراحت طرح شود. اما امروز انسانها در دوره تاریخی بسیار بدی بسر میبرند. دوره سلطه کامل امپریالیست ها بر جهان که سعی در نابود کردن تمام دست آوردهای مبارزاتی بشر دارند. دوره رکود جنبشهای انقلابی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه توده های تحت ستم است. و در چنین شرایطی نباید اجازه داد که دشمنان مردم پرچم دادخواهی جانباختگان ما را بر افرازد و برای شهدای ما اشک تمساح بریزند.

سوال: با سپاس فراوان از اینکه در این گفتگو شرکت کردید در پایان اگر موردی هست که مایلید به آن اشاره کنید بفرمائید؟

پاسخ: ما فریاد خفه شده و خونین زندانیانی هستیم که در دهه ۶۰ به صورت انفرادی و گروهی به جوخه اعدام سپرده شده و یا به دار آویخته شدند و در جای جای وطن در زنجیرمان به صورت دسته جمعی در گورهای بی نام و نشان به طرز دردناکی به خاک سپرده شدند.

یاران و رفقای ما بخاطر تغییر سرنوشت و بهبود زندگی نسلهای آینده آگاهانه در راه آزادی و سوسیالیسم جان شیرینشان را فدا نمودند. ما قربانی نیستیم و همانگونه که تا امروز هم ساکت ننشسته ایم نمیتوانیم نظاره گر این باشیم که اشخاصی مانند پیام اخوانها که جزء "صد مرد مؤثر جهان" معرفی شده اند با داشتن عضویت در بنیادهای مالی وابسته به امپریالیستها و در کنار دیگر مدیران و شخصیتهای شناخته شده و نمایندگان هارترین جناحهای سرمایه داری و طراح تحریمها، جنگها و نقشه های راه، علیه مردم زحمتکش کشورهای فقیر و کم زور و برای عزیزان ما اشک تمساح بریزد. پیام اخوان در جلسه ای که در روز شنبه ۸ سپتامبر ۲۰۱۲ در سالن کتابخانه نورت یورث در کانادا- تورنتو برگزار شده در پاسخ به این سؤال که "فکر میکنید که ایران تریبونال به اهدافش دست یافته است" میگوید: "تنها امید من جامعه مدنی است. فضای گفتگو و پرهیز از خشونت است. فضای حقوق بشر بودن در نظر گرفتن باورهای سیاسی مذهبی، مین فکر میکنم بیشتر این جنگ و دعواها مثل همین تهمت‌ها در میان نسلی است که

دیگر دارد از بین میرود. نسل جدید دیدش متفاوت است" من می‌پرسم: در حالیکه پیام اخوان مرگ نسل من و ما را شادمانه به انتظار نشسته چگونه میتواند از قهرمانان آن نسل دفاع نماید؟ کشتار دهه ۶۰ بالاخص قتل عام ۶۷ توطئه‌ای از پیش طراحی شده توسط حاکمیت جمهوری اسلامی می باشد که نه تنها لکه ننگی بر پیشانی این رژیم بلکه همه آنهایی است که از این رژیم پشتیبانی کردند و یا مصلحت اندیشانه سکوت نمودند. زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ با مقاومت خویش این حقیقت را ه اثبات رساندند که سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام قادر نخواهد بود مبارزینی که کینه عمیق به نظام سرمایه داری و دشمنان آزادی و برابری دارند را درهم بشکند. همانگونه که چنین ترفند ها و اقداماتی قادر به رسیدن به چنین هدف نامفدسی نخواهند بود. در پایان با ادای احترام به یاد و خاطره هزاران شهید دهه ۶۰، قتل عام ۶۷ و شهیدان سالها و ماهها و روزهای اخیر، در برابر پایداری و مقاومت خانواده‌های داغدیده سر تعظیم فرود می‌آورم.



در دفاع از پناهندگان افغانی در ایران!

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم
از بد حادثه اینجا پناه آمده‌ایم

امروز افغانستان جزء کشورهایی محسوب میشود که بیشترین تعداد مهاجران را در دنیا دارد چرا که سالهاست مردم این کشور مورد هجوم و تجاوز نیروهای امپریالیستی قرار گرفته و روزی نیست که شاهد کشتار و خونریزی در این کشور نباشیم. حضور سربازان خارجی در شهر و روستا و به گلوله بستن مردم بیگناه، امری هستند که تقریباً هر روز شاهد آن هستیم. این تجاوزات و

وحشیگری‌ها آنچنان زندگی را بر مردم تنگ کرده که باعث مهاجرت مردم این کشور در این ابعاد وسیع شده است. بخشی از مردمی که از این شرایط دهشتناک می‌گریزند به ایران مهاجرت می‌کنند. اما به دلیل سیاستهای افغان ستیزی جمهوری اسلامی در ایران هم با فشارها و محدودیتها و مشکلات دیگری مواجه می‌شوند که برای این مهاجران و پناهندگان معنای دیگری جز این ندارد که عملاً شرایط جنگی کشورشان به جهنم دیگری بنام جمهوری اسلامی پناه آورده اند. به عنوان مثال اخیراً سردمداران جمهوری اسلامی در خیلی از استانهای کشور ممنوعیت رفت و آمد برای اهالی افغانستان قائل شده اند و به آنها اجازه سفر و اقامت به شهرها و روستا های این استانها را نمی‌دهند. و حتی در برخی از شهرها افغانی ها اجازه خرید از برخی از فروشگاه ها را ندارند. و همه این تحقیرها و محدودیتها در شرایطی است که در اغلب محیطهای کارگری بخصوص کارهای ساختمانی کارگران افغانی با دشواری های بسیاری مواجه می‌شوند و کارفرمایان در ازای کار برابر مزد کمتری به آنها می‌پردازند آنها فقط چونکه کارگر افغانی هستند. و علیرغم همه این اجحافات سرمایه داران و سیاستمداران جمهوری اسلامی مشکل بیکاری را به عناوین گوناگون به گردن کارگران افغانی می‌اندازند تا نقش خود و نظام ظالمانه سرمایه داری حاکم را لاپوشانی کنند. یکی دیگر از سیاستهای ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی منتسب کردن آنها به عامل اصلی دزدی و فروش مواد مخدر و جنایت می باشد. تبلیغات ارتجاعی ای که گاه برخی از مردم ناآگاه را فریب داده و به مقابله با آنها وامی دارد. به همین دلیل هم متأسفانه هر روز در هر گوشه و کنار کشور شاهد برخوردهایی به غایت ضد مردمی علیه افغانها هستیم که از این فرهنگ فاسد ناشی شده و به بهانه‌های گوناگون به تحقیر کردن افغانها می‌پردازند.

رژیم جمهوری اسلامی جدا از همه این سیاستهای ضد انسانی با تحت فشار قرار دادن افغانها به عناوین گوناگون آنها را مجبور به ترک ایران می‌کند. در صورتیکه هنوز کشور افغانستان مورد تهاجم نیروهای نظامی آمریکا و کشورهای دیگر قرار دارد و روزی نیست که در افغانستان مردم عادی و کودکان در جنگی که مرتجعین راه انداخته اند کشته نشوند. به همین دلیل هم مردم افغانستان خواستار خروج نیروهای متجاوز امپریالیستها از کشورشان هستند. امپریالیست‌هایی که تحت نام دفاع از دموکراسی و حقوق بشر امروز افغانستان را به یک جهنم دیگر تبدیل کرده تا به منافع خود دست یابند. در چنین شرایطی هر گونه فشار به مردمی که از جهنم امپریالیسم ساخته در افغانستان فرار کرده و به ایران پناهنده شده اند جز بازی با جان انسانها و جنایت معنائی ندارد.

پیروز باد مبارزات خلق افغانستان علیه امپریالیسم جهانی!
نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
اکبر نوروزی
دی ماه ۱۳۹۱

تنها راه رهائی از سلطه دشمن همبستگی خلق هاست!

بحرانی شدن هر چه بیشتر روابط جمهوری اسلامی با آمریکا و قدرتهای غربی و گسترش هر چه بیشتر تحریم های اعمال شده علیه رژیم چه از سوی شورای امنیت سازمان ملل و چه همین قدرت ها و همچنین تبلیغات روزمره در مورد احتمال حمله نظامی به ایران، یکی از تبعات تلاش علنی قدرت های مزبور جهت آلترا تویو سازی های امپریالیستی بوده است. آن ها به این ترتیب هم رژیم را تحت فشار می گذارند و هم خود را برای برنامه های آینده آماده می سازند. با نگاهی به این کنفرانس ها فوراً روشن می شود که یکی از پاهای دائمی چنین سمینارهایی افراد و نیروهای هستند که خود را نماینده اقلیت های ملی تحت ستم در ایران جا می زنند. این امر خود به روشنی نشان میدهد که آمریکا و قدرت های غربی با تکیه بر واقعیت ستم ملی اعمال شده بر خلق های ایران در تلاش اند تا با پر و بال دادن به اندیشه ها و نیروهای خواهان جدائی، خود را برای پیشبرد پروژه های آینده شان آماده سازند. چنین پروژه هایی بطور طبیعی فرصت طلبانی را در بین خلق ها به جنب و جوش واداشته است تا در این شرایط خاص تاریخی از این موقعیت حساس سود جسته و جهت استفاده از کمک های تبلیغاتی، مالی و نظامی امپریالیسم آمریکا خود را نماینده مردم تحت ستم جا زده و ضمن کوییدن بر طبل کینه و نفرت علیه "فارس" ها، بکوشند با جمع آوری نیروی مادی برای اندیشه های کثیف خود، مجری تحقق چنین اهدافی شوند تا شاید با به وجود آمدن شرایط دلخواهشان، خود به قدرت برسند.

این وضع را در میان همه خلق های تحت ستم می توان دید از جمله در میان خلق عرب. در این جا هم شاهد هستیم که کسانی که خود را نماینده خلق عرب جا زده اند بدون توضیح اینکه این نمایندگی را از کجا به دست آورده اند! به جای تمرکز بر جمهوری اسلامی به مثابه کانال اصلی سلطه امپریالیستی، "فارس" را دشمن اصلی جا زده و به جای تحکیم وحدت در مبارزه علیه جمهوری اسلامی، انشقاق و جدائی را دامن می زنند. برای نمونه، "جبهه دموکراتیک مردمی احواز" با صدور اطلاعیه ای در رابطه با سالگرد تاسیس این جریان می نویسد: "در چنین ایامی در ماه ژانویه ۱۹۹۰ فرزندان دلیر عرب احواز برای مبارزه با نظام اشغالگر فارس و تحقق حق تعیین سرنوشت ملت عرب احواز بدست خود و ایجاد دولتی عربی و مستقل در سرزمین احواز اقدام به تاسیس جبهه دموکراتیک مردمی احواز نمودند تا با اتحاد و اهدافی مشترک با رژیم اشغالگر و شونیست فارس مبارزه نمایند. به همین مناسبت جبهه دموکراتیک مردمی احواز از تمامی افراد حقیقی، حقوق، احزاب عرب و ملت های غیر فارس جهت شرکت در مراسم سالگرد تاسیس جبهه دموکراتیک مردمی

احواز در روز شنبه مصادف با ۱۹ ژانویه ۲۰۱۲ دعوت به عمل می آورد". (۱) (تاکید از من است)

با مطالعه این اطلاعیه آشکار می شود که نویسندگان آن آگاهانه خلق عرب ایران را نه بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و شونیسمی که از آن نشأت میگیرد، بلکه بر علیه "فارس" برانگیزند. آن ها با استفاده از کلماتی چون "انتفاضه" و "ارتش اشغالگر" که در رابطه با مبارزه خلق فلسطین با ارتش اشغالگر اسرائیل بکار برده میشود خلق عرب را به خلق فلسطین تشبیه کرده و "فارس" را اسرائیلی اشغالگر جلوه میدهند و با پوشش ملی عربی، که بجای خود قابل احترام است، هویت غیر ایرانی بخود داده و این کینه و نفرت بر علیه رژیم را در شکل مخالفت با "فارس" جلوه میدهند. و این در شرایطی است که رژیم جمهوری اسلامی با انتقال دهقانان عرب به شهرهایی چون بزد و کرمان، و دادن زمین های آن ها به مزدوران خود، بر خلق عرب ستم روا می دارد. ظلم و ستمی که به خلق عرب رفته و می رود از دوره خمینی مرتجع و با گفتن "آن ها را به دریا بریزید" شدت هر چه بیشتری یافت ولی نباید فراموش کرد که ظلم و ستم خمینی و رژیمش صرفاً بر علیه خلق عرب نبوده و همه خلق های ایران را فرا گرفته بود. کسی فراموش نکرده که این مرتجع ضمن سرکوب همه توده های ستمدیده، بر علیه زحمتکشان خلق کرد نیز اعلام جهاد نمود.

ناسیونالیست های عرب، از سرمایه داران عرب که پرولتاریای عرب و سایر خلق ها را استثمار میکنند، از شکنجه گران عرب و بازجویان عرب و دیگر مرتجعین قاتل عرب، البته سخنی نمیگویند، برای آن ها عرب، عرب است و "فارس" چه کارگر باشد و چه سردمدار جمهوری اسلامی، دشمن است. آن ها حاکمان جمهوری اسلامی را "سردمداران جنایتکار فارس" (۲) خوانده و کینه توزانه این ایده را دامن میزنند که ستمی که بر خلق عرب می رود ستمی نژادی است. آن ها از ستمی که بر علیه خلق کرد رفته و می رود که تا کنون بر اثر این ستم هزاران زحمتکش کرد جان خود را از دست داده اند، از ستمگری و اهانت به خلق ترک که هر بار که بر علیه این اهانت به اعتراض برخاسته وحشیانه سرکوب شده است، از ستم بر خلق بلوچ و ترکمن سخنی نمیگویند تا خود را در این ستم مستثنی جلوه دهند و اگر از این ستم بر سایر خلق ها چیزی گفته شود فقط برای تایید حقانیت نفرت و کینه بر علیه "فارس" است. برای این سبک مغزان مفلوک، نه تاریخ معنایی دارد، نه واقعیت های جامعه طبقاتی و نه سیاستی که از آن نشأت می گیرد و نه مبارزه آزادیخواهان و کمونیست ها. آن ها منافعشان حکم می کند که برای نمونه به خلق عرب توضیح ندهند که در تابستان ۶۷ چه گذشت و چرا هزاران کمونیست و بهترین فرزندان این خلق

ها، از کرد و فارس و ترک و بلوچ و ترکمن و عرب از دار آویخته شدند، آن هم به دست جمهوری اسلامی و نه فارس ها، چرا زحمتکشان همه خلق ها اینچنین در فقر یکسان به سر میبرند و چرا هر فریاد اعتراضی نسبت به شرایط حاضر در سراسر این سرزمین دریند، در گلو خفه میشود. سرمایه داری و تاریخ سرمایه داری در این سرزمین مشکل آنها نیست، این که چرا خلق عرب تحت ستم است و ریشه های این ستم از کجا نشأت می گیرد، مسائلی نیستند که این فرصت طلبان در لباس ناسیونالیسم به آن بپردازند. اگر جوانان عرب با "جرم" های مختلف به مجازات یکسان اعدام محکوم میشوند این نفرت انگیز است ولی این رژیم کثیف، چنین شیوه ای از مجازات را در سراسر این مرز و بوم انجام میدهد و برای این رژیم، کرد و فارس و ترک برای اعدام شدن یکسان هستند.

همان طور که ثابت شده است فرهنگ مسلط بر هر جامعه ای فرهنگ طبقه حاکم می باشد و در این فرهنگ منحنی تنها خلق های تحت ستم نیستند که تحقیر می شوند کارگر فارس هم تحقیر می شود و جمهوری اسلامی در عمل دشمن همه این تحقیر شده ها و هیچ بودگان می باشد، دشمن مشترک همه ستمدیدگانی که باید متحداً بپاخاسته و آن را سرنگون سازند. تجربه نشان داده که هیچ خلقی و از جمله خلق عرب به تنهایی به آزادی نخواهد رسید و از آن رو لازم است که در این شرایط خطیر مبارزه طبقاتی، کمونیست ها و عناصر آگاه و آزادیخواه همه خلق ها در ایجاد و تقویت احساس همبستگی در بین خلق ها بکوشند. خلق عرب همچون سایر خلق ها فقط در یک شرایط دموکراتیک میتواند در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرد و ایجاد این شرایط دموکراتیک تنها در پرتو یک انقلاب که بتواند جمهوری اسلامی و اربابانش را سرنگون سازد، امکان پذیر است. انقلابی که بدون همبستگی همه خلق های ستمدیده قابل تصور نمی باشد.

قبل از آنکه فرصت طلبان چشم دوخته به کمک های خارجی قادر به فریب زحمتکشان شده و آن ها نیز زیر پرچم ناسیونالیسم همدیگر را در خون یکدیگر غرق کنند، در همبستگی زحمتکشان بکوشیم. برقرار باد اتحاد خلق های ایران

عبدالله باوی

ژانویه ۲۰۱۲

زیرنویس ها:

۱. سایت "جبهه دموکراتیک مردمی احواز"
۲. مقاله رامین سلطانی با عنوان "خاکی که بوی نفت میدهد امروز خونین است"، در سایت "جبهه دموکراتیک مردمی احواز".

معیارهای اعتقادیشان به آرمان چریکهای فدایی خلق توانستند بخشی از آن سازمان بعد از قیام (که به دلیل برخوردها و سیاست های سازشکارانه اش با رژیم جمهوری اسلامی فقط تابلوی سازمان چریکهای فدایی خلق بر درش باقی مانده بود) را از یک منجلاب بیرون بکشند. بگذریم از این که بعدها چه پیش آمد و چه کارهای ناپسندی از همین سازمان اقلیت سر زد.

امروز وقتی در یک ویدئو کلیپ می بینم که از رفقا داوود و لقمان مدائن به عنوان "چریک فدائی خلق" یاد شده، احساس ناشناخته ای به من دست میدهد. از یک طرف می بینم که این رفقا، رفتار، برخورد و باورهای انقلابی کلی شان چنان بود که شایسته چنین نامی بودند. ولی از طرف دیگر می دانم که نیروی انقلابی آنها به اشتباه در اختیار سازمانی قرار داشت که با این که تابلو سر در خود را همچنان حفظ کرده بود ولی رهبرانش حتی عار داشتند کلمه چریک را برای مبارزین خود استفاده نکنند و به طور موزیانه از لفظ "فدائیان" استفاده می کردند.

آری، رفیق داوود مدائن واقعاً رفیقی بود قابل ستایش نه تنها برای ما ها که با او هم سازمان بودیم بلکه همچنین برای بیشتر دوستانی که آنموقع در صف مجاهدین بودند. واقعاً همه با احترام خاصی با او خورد کرده و در مورد او صحبت می کردند. برای این که حد محبوبیت او را نشان دهم به این موضوع اشاره می کنم که زمانی که هواخوری میرفتیم همه نوعی بدون اینکه قبلاً برنامه ریزی شده باشد کنترل همه چیز را داشتند تا رفیق بتواند با برادرش، روزبه که در طبقه بالای بند بود در حین قدم زدن تماس داشته باشد و جالب اینکه در اتاق روزبه مدائن نیز که می دانستند با داوود تماس می گیرد، همین جو حاکم بود. کینه و نفرت به مزدوران وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، ایمان و پایداری رفیق به آرمان های انقلاب، امری بود که در وجودش موج می زد. در مورد ایثار و برخوردهای مردمی او این را بگویم که روزی در سلول باز شد و یکی از زندانیان سیاسی که مردی نحیف الجته بود و در بازجویی زیر شکنجه آش و لاش شده بود، وارد شد و در همان کنار در افتاد. رفیق داوود به سویش رفت و او را در بغل گرفت و رویش را بوسید. این زندانی سیاسی (متأسفانه اسم عزیزش را فراموش کرده ام) اهل جنوب و از فعالین کارگری شرکت نفت بود و تا مدتها رفیق داوود این رفیق را که توان راه رفتن نداشت، در نوبت دستشویی رفتن قلم دوش کرده و همه کارهایش را انجام میداد. با توجه به تعداد کم نیروهای چپ در آن اتاق، رفیق داوود همچنین در انجام دیگر کارها همیشه پیش قدم می شد.

رفیق داوود که در دوره شاه نیز از زندانیان سیاسی مقاوم بود، چه به خاطر سابقه مبارزاتیش و چه به دلیل برخورداری از خصلت های انقلابی و مردمیست همانطور



یاد یاران یاد باد!

یادی از

رفیق زنده یاد،

داوود مدائن!

اخیراً با دیدن ویدئو کلیپی در رابطه با رفقای زنده یاد لقمان و داوود مدائن، تصاویر زنده این رفقا درست همانند روزهای سپری شده دهه شصت بار دیگر برایم زنده گردید، و همزمان این شعر بر زبانم جاری شد:

ای رفیقان، قهرمانان...

از تن ما خون به ریزد،

از خون ما لاله خیزد...

یک پا نهمیم قدمی به عقب تا دم مرگ!

یک پا نهمیم قدمی به عقب تا دم مرگ!

چون رفیق داوود مدائن را از نزدیک میشناختم، در اینجا می خواهم با بیان خاطره ای از این عزیز، یاد او و رفقای چون او را گرمی بدارم، رفقائی که هیچوقت افق را فراموش نمی کردند و همچون پرندگان عاشقی به سوی آزادی پر می گشودند.

شکنجه و اعدام انسانهایی همچون داوود مدائن را به یاد می آورم که تنها به دستان پینه بسته کار و رنج اعتقاد داشته و در تلاش برای رهایی از یوغ برده گی، در دهه شصت توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی جان عزیزشان را از دست دادند. بعد از سه دهه و اندکی در شرایط امروز، باید یاد این عزیزان را به هر شکلی که امکان پذیر هست، زنده نگاه داریم.

اولین بار زنده یاد داوود را در اتاق ۳ بند دو اسارتگاه اوین، پس از یکی کردن اتاقهای ۱ و ۲ دیدم. او انسانی وارسته ومهربان بود که نگاه و چهره اش ناخودآگاه انسان را مجذوب خود میکرد. اولین نگاه های زندانی وقتی وارد بندی می شد، دنبال آشنا ها بود و وقتی رفقا و دوستان آشنا پیدا می شد، پچ پچ ها و تبسم های دیدار دوباره شروع می شد، و پس از آن نوبت به دیگران میرسید، دیگرانی که رابطه جریان سیاسی و سازمانی شان توسط رفقای آشنا به هم دیگر انتقال داده میشد. رفیق داوود با وقار و محکم اما با احتیاط سر صحبت با رفقای که در ارتباط با جریانهای چپ و بویژه "سازمان چریکهای فدایی خلق-قلیت" بودند را باز میکرد. صحبتهای اولیه در مورد حال و احوال و نحوه و چرایی

دستگیری بود. وقتی فهمید یک هوادار ساده ای بیش نیستم سعی کرد کمکم بکند. در طی دوره ای که با او بودم او واقعاً هم از لحاظ فکری در ارتباط با مسایل زندان و هم از لحاظ روحی و هم از لحاظ مسایل نظری در جنبش یاور من بود. در داخل اتاقی که ما در آن محبوس بودیم، کتابی بود که در رد مارکسیسم نوشته شده بود. دقیقاً یادم نیست نوشتهٔ سروش بود یا جلال الدین فارسی. در این کتاب پاراگرافهایی از نوشته های مارکس، لنین و ... را نقل قول کرده و با معیار خودش در رد آن دلیل و برهان آورده بود. حالا رفیق داوود از همان نقل قولها استفاده کرده و برای ما از آموزش های آموزگاران طبقه کارگر صحبت میکرد. در این صحبت ها او مرتب از بنیانگزاران سازمان چریکهای فدائی خلق و از رزم دلاورانه آنان یاد می کرد. نکته مهمی که در اینجا لازم است بگویم این است که در این صحبت ها کاملاً مشخص بود که او واقعاً عشق چریکهای فدائی خلق در قلبش بود و مسأله اش پی گیری راه آنها بود. در واقع رفیق داوود نیز مثل خیلی از نیروها به خاطر مبارزات و پایداری های چریکهای فدائی خلق در مبارزه برعلیه رژیم شاه به سازمان بعد از قیام که تحت همین نام فعالیت می کرد پیوسته بود. ولی متأسفانه این سازمان، سازمان واقعی داوود مدائن ها نبود. اتفاقاً همین نیروهای انقلابی مثل داوود بودند که برخی از رهبران و دست اندرکاران آن سازمان را در سال ۱۳۵۹ وادار کردند که از دارو دسته فرخ نگهدار فاصله بگیرند و سازمان چریکهای فدایی خلق (اقلیت) را شکل دهند. در اینجا سخن یک رفیق مبارز و ارزشمند که زندانی دوران رژیم جنایتکار پهلوی بود را نقل می کنم که وقتی پس از گذشت سالهای سال فرصت دیداری با او پیش آمد و از این در و از آن در حرف زدیم و صحبت به داوود مدائن کشید، این رفیق با شناختی که از وی داشت، گفت: " اگر همین داوود ها نبودند اصلاً اقلیتی وجود نداشت ". واقعاً این طور بود که این که مرکزیت همان سازمان اقلیت که هنوز دلش پیش دارو دسته فرخ نگهدار بود، مدتی پس از انشعاب اعلام کرد که "انشعاب زودرس بود". در واقع، این داوود و رفقای انقلابی دیگر چون داوود بودند که با

با شنیدن شهادت او مسلماً در وجود هر انسان مبارزی که داوود را می شناخت، به زمزمه در می آید و قابل تصور است که همه کسانی که یاد و خاطره تمامی جانباختگان راه آزادی و رهایی و یاد تمامی جانباختگان کمونیست، بویژه رفقای زنده یاد داوود و لقمان مدائن را گرامی می دارند این سرود را که آنها بر آن باور داشتند را نیز زمزمه خواهند نمود:

"بر خیز ای داغ لعنت خورده

دنیای فقر و بندگی

شوریده خاطر ما را برده

بجنگ مرگ و زندگی

باید از ریشه بر اندازیم

کهنه جهان جور و بند

وانکه نوین جهانی بسازیم

هیچ بود کان هر چیز گردند

روز قطعی جدال است

آخرین رزم ما

انترناسیونال است نجات انسانها "

نصیر تبریزی

۱۳ / ۰۱ / ۲۰۱۳

روزی رسید که رفیق داوود را از اتاق بردند و دیگر برنگشت. آخرین بار قبل از اینکه به قزل حصار منتقل شوم، روزی تصویر رفیق داوود را در تلویزیون مداربسته داخل قتلگاه اوین نشان دادند و با اینکه جنایتکاران دست اندر کار، رفیق را کاملاً میشناختند اما از زندانیان در بند میخواستند هر که رفیق داوود را از قبل میشناخته، به این در یوزگان اطلاع دهد. آری اگر عشق عمیق به کارگران و زحمتکشانشان در وجود عزیز رفیق داوود نبود و اگر کینه و نفرت به جنایتکاران سرمایه داری و امپریالیسم در او وجود نداشت، این چنین خفاشان خون آشام در مقابل او به زانو در نمی آمدند. بعد ها فهمیدم که رفیق داوود مدائن پس از چند ماه که او را از اتاق ۳ بردند؛ به دست مزدوران سرمایه داران وابسته به امپریالیسم تیرباران گشته و گلوله های جنایتکاران جمهوری اسلامی بر سینه مهربان او نشسته است.

"بها کنیم پرچم خشم و کین را ، بیفکنیم زندگانی نوین ! خروش ما برکند بنای بیداد ، به سر رسد این نبرد آخرین!"، این سرود

که گفته شد مورد احترام همه زندانیان و حتی مجاهدین زندانی مبارز آن زمان نیز بود. در آن روزها وی حتی در نوبت های درونی قدم زدن در داخل اتاق، با تنی چند از بچه های بالای مجاهدین در رابطه بامسایل روز جنبش و سیاست های اتخاذ شده توسط جریان های سیاسی به بحث و گفتگو که گاه حالت جدل نیز به خود میگرفت، می پرداخت. این امر در حالی بود که وی شدیداً نگران فردای سازمان اقلیت بود و از مخمصه هائی که این سازمان دچار آنها گشته بود، سخن می گفت.

یکی از بچه ها در مورد رفیق داوود میگفت که در یکی از روزها وقتی لاجوردی، رئیس زندان اوین برای سرکشی به اطاق اینها در بند دو می آید، از آنجا که رفیق داوود را از زندان شاه می شناخت، از موضع قدرت با تمسخریه او می گوید: تو هم که اینجایی! رفیق مدائن طعنه او را بی پاسخ نمی گذارد و با صدای بلند میگوید ما که تو را خوب میشناسیم حاجی، برو... و حرفهائی می زند که لاجوردی کنف شده و از اطاق بیرون می رود.

بزودی منتشر می شود:

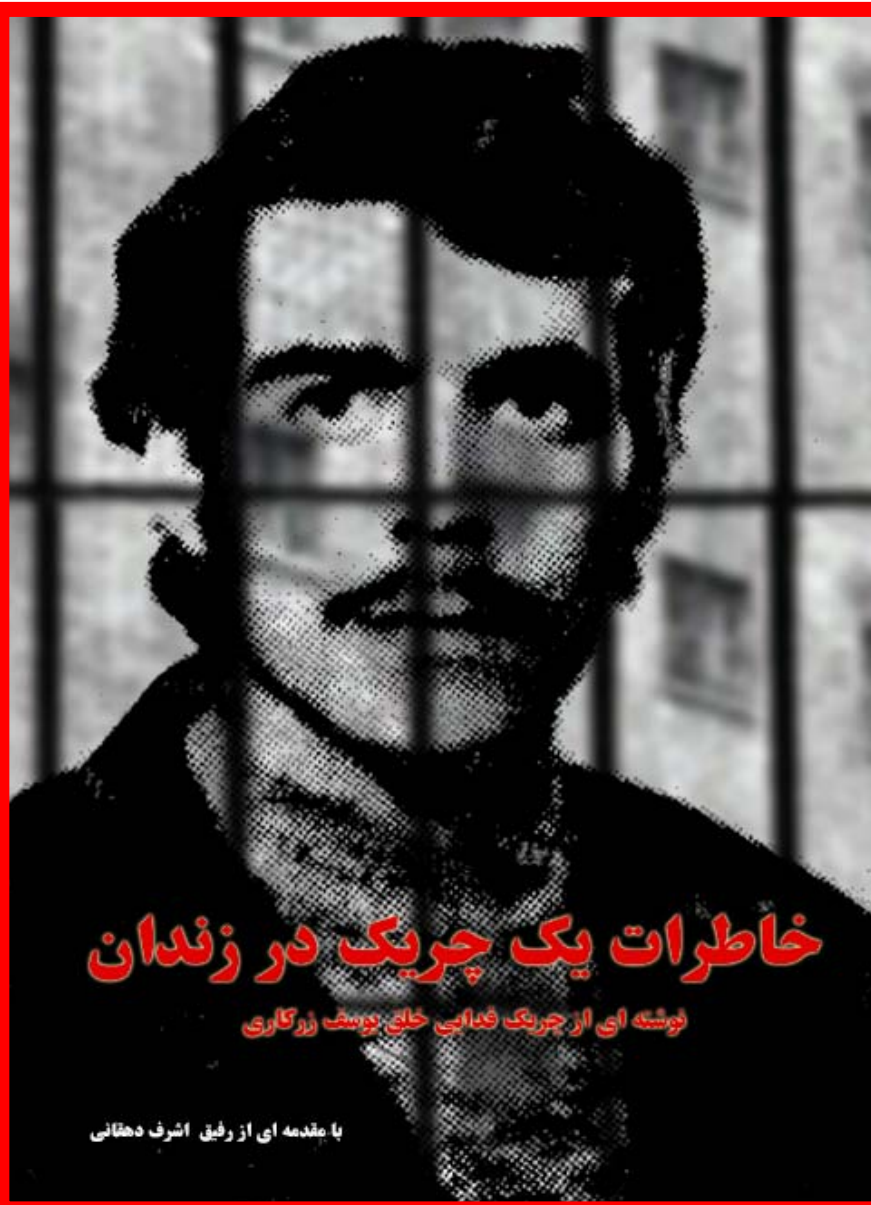
"خاطرات یک چریک

در زندان"

«خاطرات یک چریک در زندان» شرح بخشی از فعالیت های مبارزاتی یک کارگر کمونیست فدائی؛ یعنی چریک فدائی خلق، رفیق یوسف زرکاری است. بخشی از زندگی و فعالیت رفیق کارگری است که هم با زندگی مبارزاتی خود و هم با مرگ زندگی آفرینش، در همان آغاز کار مبارزاتی چریکهای فدائی خلق، در تداوم کار انقلابی و اعتلای این تشکیلات نقش به سزائی ایفاء نمود.

رفیق یوسف زرکاری از اولین کارگران آگاه و مبارز تشکیل دهنده صفوف چریکهای فدائی خلق بود. کارگر کمونیستی که به صفوف این تشکل پیوست تا بتواند به وظیفه ای انقلابی خود در قبال طبقه ی خویش و مردم رنج دیده ای ایران، به بهترین وجه جامه ی عمل بپوشاند...

رفیق اشرف دهقانی



با مقدمه ای از رفیق اشرف دهقانی

شکنجه و اعدام، ابزار جمهوری اسلامی

جهت حفظ "هیبت حکومت" !

مردم مبارز ایران !



هر روز خبر اعدام تعداد بیشتری از زندانیان در روزنامه های رژیم رسماً اعلام میشود. از تهران و کرج تا کردستان و بلوچستان و از اهواز تا سبزوار در همه جا بساط دار بر پا شده و دسته دسته جوانان این سرزمین را می کشند تا به خیال خام خودشان فضای رعب و وحشت را هر چه بیشتر در سراسر کشور حاکم و مانع از رشد و گسترش مبارزات مردم گردند.

همزمان با به دار آویختن داود توتا زهی زندانی سیاسی بلوچ در روز شنبه ۳۰ دی ماه در زندان مرکزی زاهدان، خبر تأیید احکام اعدام پنج زندانی سیاسی خلق عرب توسط دیوان عالی به اتهام "محرابه" و "فساد فی الارض" و "اقدام علیه امنیت ملی" منتشر می شود و این در شرایطی است که حکم اعدام رضا ملازاده از اهالی روستای آشناک شهرستان سلماس به بهانه همکاری با یژاک به خانواده اش داده شده و زانیار و لقمان مرادی نیز به اتهام "محرابه" در انتظار اجرای حکم اعدام خود می باشند.

رژیمی که در پرونده سیاهش تنها در سال گذشته نام ۵۷۸ زندانی اعدام شده درج گشته حال با توسل به موج جدیدی از اعدام قصد دارد رکورد تازه ای در وحشیگری و جنایت به نام خود ثبت نماید، تا کسی فراموش نکند که جمهوری اسلامی دیکتاتوری لجام گسیخته ای است که از هیچ جنایتی جهت حفظ سلطه ضد مردمی اش اباثی ندارد. این رژیم ددمنش در حالی که زندانیان را به دار می کشد، با سببیتی حیرت انگیز این وحشیگری زور سازمان یافته دولتی را جهت ایجاد فضای هر چه خشونت بارتر و ایجاد رعب و وحشت هر چه بیشتر در جامعه به نمایش می گذارد؛ تا جائی که اخیراً در شهر سبزوار دو تن از زندانیان را در ورزشگاه شهر و در مقابل چشم مردمی که به شیوه های گوناگون برای مشاهده این نمایش مرگ جمع شده بودند به دار آویختند.

هدف از همه این اعدام ها زهر چشم گرفتن از توده های تحت ستم ایران در جهت حفظ سیستم سرمایه داری حاکم که با هزار رشته به سرمایه داری امپریالیستی در سطح جهان وابسته است، می باشد. هدف آن است که با ایجاد فضای رعب و وحشت در میان توده های مردم ما، سرمایه داران دندان گرد ایرانی و خارجی و رژیم حامی شان یعنی جمهوری اسلامی بتوانند چند صباحی بیشتر مردم رنجیده را استثمار و چپاول کنند. از این روست که اعدام با ماهیت رژیم هائی چون جمهوری اسلامی تنیده شده است. اساساً همانطور که مارکس، اندیشمند و آموزگار بزرگ پرولتاریای جهان تأکید کرده است اعدام و کشتن انسان ها برای زهر چشم گرفتن از توده های تحت ستم، ذاتی جوامع طبقاتی است، و تنها با مبارزه برای از بین بردن چنین جوامعی است که می توان جامعه ای ساخت که در آن از اعدام خبری نباشد.

تجربه بیش از ۲۳ سال سلطه جمهوری اسلامی نشان داده که تا این رژیم در قدرت است در جهت حفظ منافع سرمایه داران و سیستم سرمایه داری وابسته ایران، بساط دار و شکنجه نیز برقرار خواهد بود. به همین دلیل هم برای رهائی از اوضاع دهشتناک کنونی با همه وحشی گری های موجودش، چاره ای جز مبارزه جهت سرنگونی این رژیم با همه دارو دسته های درونی اش وجود ندارد. مبارزه ای که شعله کشیدنش در اینجا و آنجا چنان سردمداران دزد و فاسد جمهوری اسلامی را به وحشت انداخته که برای مخفی کردن این ترس و وحشت، اعدام های شان را در مقابل چشم مردم به نمایش می گذارند.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

چریکهای فدایی خلق ایران

۲۰ دی ماه ۱۳۹۱ - ۱۹ ژانویه ۲۰۱۳

آلترناتیوهای امپریالیستی... از صفحه ۱۸

افغانستان و فلسطین، تا بولیوی و السالوادور و اوروگوئه، تا سومالی و اتیوپی و اریتره و به مثابه سیستم عمل میکند، سیستمی که در پی سودآفرینی برای انحصارهاست و همین امر جهت این سیستم غارتگرانه را رقم میزند. امری که پیشبردش بدون بخدمت گرفتن مزدوران و طبقات استثمارگر و نیروهای مرتجع امکان پذیر نیست.

اکنون زحمتکشان ایران شرایط سختی را میگذرانند ولی تجربه رفتن شاه و آمدن خمینی نشان داد که این شرایط که خود امپریالیست ها باعث و بانی آن هستند نمیتواند توسط آن ها بر طرف شود، تنها آن آلترناتیوی میتواند به تمام این محنت ها و سختی ها پایان دهد که در تقابل با همه امپریالیست ها و همه دشمنان رنگارنگ کارگران و زحمتکشان شکل گرفته باشد و کاملاً به قدرت مردم و نیروی آن ها متکی باشد و نه به هیچ نیروی بیگانه‌ای. هر ادعائی غیر از این، فریبی بیش نیست. نباید فریب تبلیغات دروغین امپریالیست ها و مزدوران رنگارنگ آن ها را خورد و نباید اجازه داد قدرت های ضد مردمی بار دیگر تجربه خمینی و کنفرانس گوادالوپ را تکرار کنند.

در جهان، فریبی از این بزرگتر نیست که دشمن توده‌ها را دوست آن ها جا زده و سرکوبگران دموکراسی را طرفداران آن جلوه دهیم.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش.

عبداله باوی دسامبر ۲۰۱۲

آلترناتیوهای امپریالیستی راه نجات مردم ما نیستند!

اکنون چندی است که در خارج کشور، از جمله استکهلم، بروکسل و پراگ، کنفرانس‌هایی با شرکت برخی از افراد و سازمانهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی برگزار می‌شود تا ضمن بحث در باره راه‌های شکل دادن به اتحاد در بین نیروهای مخالف، شرایط برای شکل دادن به جایگزینی جمهوری اسلامی نیز مهیا گردد. این تلاش‌ها در شرایطی رخ می‌دهد که قدرت‌های غربی به بهانه پروژه اتمی جمهوری اسلامی این رژیم را بارها تحریم نموده و در رسانه‌هایشان صحبت از احتمال حمله نظامی به ایران می‌کنند. در چنین شرایطی روشن است که تشکیل چنین کنفرانس‌هایی که برخی از سخنران‌هایش سیاستمداران غربی‌ای هستند که علنا از ضرورت حمله نظامی به ایران سخن می‌گویند به حق به مثابه "آلترناتیو سازی" برای جمهوری اسلامی تلقی گردد، امری که خود به مثابه عامل فشاری به رژیم از سوی غرب به کار می‌آید. این تلاش‌ها بطور طبیعی این سؤال را در مقابل همگان قرار می‌دهد که آیا امر رهائی مردم ما از شر جمهوری اسلامی برای رسیدن به آزادی با کمک گرفتن از امپریالیست‌ها و توسط آن‌ها و از طریق آلترناتیو سازی‌های آن‌ها امکان پذیر است؟ برای پاسخ به این سؤال بی‌فایده نیست که به تجربه مردم افغانستان نگاه کنیم. همان‌طور که می‌دانیم وقتی که آمریکائی‌ها تصمیم به تغییر طالبان گرفتند شروع به آلترناتیو سازی برای این کشور کردند. در همین رابطه بود که در دسامبر ۲۰۰۱ "کنفرانس بن" تشکیل شد که در آن امپریالیست‌ها به توافق رسیدند که در افغانستان "ساختار سیاسی جدید" شکل گرفته و حکومت موقت به ریاست حامدکرزای تشکیل شود. از عمر حکومت کرزای که حاصل "توافقنامه بن" می‌باشد بیش از ده سال می‌گذرد اما از آزادی و دمکراسی برای مردم این کشور هم خبری نبوده و نیست و این حکومت نتوانست کوچکترین گامی در جهت تحقق مطالبات بر حق توده‌های افغانی بردارد. تجربه ای که بار دیگر نشان داد که زحمتکشان افغان از طریق بقدرت رسیدن حامد کرزای به وسیله امپریالیست‌ها نه تنها به آزادی نرسیدند بلکه زنجیرهای اسارتشان محکم تر شد. به آن تجربه نگاه می‌کنیم. اهداف اصلی امپریالیسم آمریکا که به بهانه مبارزه با تروریسم به افغانستان لشکرکشی‌ده بود از همان روزهای پس از شروع جنگ معلوم شد که هدف این لشکرکشی به افغانستان از نظر استراتژی جهانی برای امپریالیسم اهمیت حیاتی دارد. تسلط برافغانستان به معنی تسلط

برگذرگاه آسیای میانه - آسیای جنوبی و منابع سرشار طبیعی و بازار وسیع تولید و مبادله آن‌ها است. از نظر سیاسی، تصرف افغانستان همچنین تصرف یکی از با اهمیت‌ترین نقطه استراتژیک درمبارزه برای تقسیم مجدد جهان بین امپریالیست‌های غربی از یک طرف و چین و روسیه از طرف دیگر می‌باشد.

در نتیجه این یورش و تجاوز که با انگیزه‌های سودجویانه و غصب ثروت به این کشور، که با منطق حاکم بر گردش جهانی سرمایه امپریالیستی منطبق است، توده‌های بسیاری به وضعیت فقر و احتیاج روز افزون رانده شده و نیز آن سرزمین در مدار گردش و توزیع سرمایه، همچون سابق در موقعیت یک کشور مصرف کننده باقی ماند، و نیز برای تثبیت و استمرار چنین وضعیتی، امپریالیسم پس از اشغال کشور، اداره پوشالی حاکمیت تحت سیطره خود را از خودفروختگان، ارتجاع کمپرادوری، جنگ سالاران و هر آن کس که توده‌ها را به چشم دشمن طبقاتی میدید ساخته و چنین کسانی را بر منصب قدرت نشانده. تحمیل سلطه امپریالیستی با زور سلاح، تدوین قوانین ضد زن و دیگر قوانین ارتجاعی، ایجاد زندان‌های جدید، ایجاد فضای اختناق و اعمال شدید حاکمیت پلیسی بر سازمان‌ها و احزاب پیشرو و مخالفین واقعی حاکمیت امپریالیستی و تقویت ارتجاع مذهبی، نمونه‌های گویای شرایط اختناق است که با سلطه امپریالیستی عجین بوده و به امپریالیست‌ها امکان می‌دهد تا آن سرزمین را بدون مانعی غارت و تاراج کنند. در حکومت کرزای زمینه و امکان فعالیت و مبارزه علنی از توده‌ها و زحمتکشانش تحت ستم سلب شده و هر صدای مخالفی همصدا با تروریسم خوانده شده و در بیدادگاه‌های افغانستان به شکنجه و اعدام محکوم شود.

ماحصل چنین سیاستی که با عنوان فریبکارانه "دموکراسی" به توده‌های بیگناه افغان تحمیل شده است که خود در نتیجه سال‌ها مبارزه با حاکمیت‌های مرتجع زخمهای عمیق بر پیکر خود دارند، فقر، تورم و بحران، بیکاری و پناهندگی، و در کنار آن ناامنی، فساد و ارتش زندگی مردم کشور را به جهنمی مبدل ساخته اند، و اینها همه بنام "دموکراسی" انجام شده است.

سردمداران امپریالیسم آمریکا با ارتش‌های از منادیان "دموکراسی"، آن چیزی را دموکراسی و آن کسی را دموکرات مینامند که در جهت منافع غارتگران آن‌ها عمل کند و در این راستا دیگر برایشان فرق نمیکند که این عامل کیست. حامد کرزای

که بعنوان سگ زنجیری امپریالیسم به توده‌های زحمتکش افغانی تحمیل شده است میتواند خمینی نامیده شود، میتواند صدام نامیده شده و میتواند بشار اسد نامیده شود که بنا به ماهیت خود و در راستای سیاست‌های امپریالیست‌ها، توده‌ها را با کمترین اعتراضی، بنام "دموکراسی" به خاک و خون بکشند و در صورت ناتوانی آن وقت امپریالیست‌ها هستند که بمیدان می‌آیند. و آن‌ها نیز بنام "دموکراسی"، همان‌طور که در سوریه مشاهده میشود سپاه مرتجع القاعده را مسلح کرده و توسط آن خون‌دها هزار انسان بیگناه را بر زمین بریزند. تجربه سلطه امپریالیستی نشان داده که امپریالیست‌ها هیچگاه سرنوشت خود را به سرنوشت چنین مزدورانی گره نمی‌زنند و هر گاه منافعشان حکم کند با لشکر کشی و سازمان دادن کودتا و بره انداختن حمام خون و بکمک ضد انسانی‌ترین نیروهای تاریخ، ضمن ویرانی کشور و کشتار توده‌ها با وحشتناک‌ترین سلاح‌ها، نوکران خود را از بین برده و بنام "دموکراسی" دیکتاتور دیگری را بجای آن می‌نشانند. حسنی مبارک که بیش از سی سال توده‌های مصری را در چنگال فقر و بیکاری و در شرایط فقدان آزادی نگهداشته بود می‌رود و مرتجع دیگری بنام مرسى با قوانین ارتجاعی‌تر بجایش نشانده میشود و با تبلیغات و خبرنگاران و نویسندگان خرید شده او را با نام دموکراسی به مردم عرضه میکنند. امپریالیسمی که خود خالق توحش، خونخواری، ارتجاع و ویرانگری است را حامل دموکراسی خواندن فقط فریب توده‌هاست که فقط از خودفروختگان

میتواند سر میزند. واقعیات غیر قابل انکار تاریخی نشان داده که امپریالیست‌ها هرگز و در هیچ لحظه‌ای، سودآوری را، حتی اگر به قیمت جان میلیون‌ها انسان و ویرانی سرزمین‌ها تمام شود فراموش نمیکنند و هر گونه آلترناتیو سازی امپریالیستی تنها برای منافع آن‌ها بوده و هیچ سودی به مردم ستمدیده نمی‌رساند و نباید فریب چنین ترفند‌هایی را خورده و نباید اجازه داد که توده‌ها را که از این رژیم فاسد و قاتل خسته‌شده اند را به کمک‌ها و دخالت‌های غرب امیدوار نمود و از مبارزه واداشت. تجربه از جمله تجربه افغانستان نشان داده که این به اصطلاح "آلترناتیو‌ها" تا خود را به آن مرحله نرسانند که برای حفظ منافع امپریالیسم دست به جنایت زده و خون توده‌ها را بریزند هرگز بعنوان آلترناتیو پذیرفته نخواهند شد. حامد کرزای لیاقت خود را با به خون کشیدن توده‌های افغانی نشان داده است، خمینی نشان داده است، حافظ اسد نشان داده است، صدام حسین نشان داده است، و ده‌ها آلترناتیو امپریالیستی دیگر در چهار گوشه این کره خاکی نشان داده‌اند زیرا امپریالیسم در هر کجا، در ایران و عراق و

بدترین نوع حکومت!

شعری از حسن جداری

به قهر و زور و با تزویر و حیلت
مسلط شد به ما، این حاکمیت
اساس سطنت چون شد نگونسار
به دست توده با عزم و همت
زمام مملکت یکباره افتاد
به دست شیخ شوم دیوسیرت
جهان در کام تاریکی فرورفت
چو ملا تکیه زد بر تخت قدرت!
دریغ از انقلاب رفته بر باد
دریغ از آن تلف گردیده، فرصت
پس از آن رزم و آن پیکار خونین
پس از آن جنب و جوش و آن حمیت
به شهر شور و شادی شد مسلط
سپاه جهل و استبداد و ظلمت!

حکومت بر اساس دین و مذهب
بود خود، بدترین نوع حکومت
ریاست در کف ملای جاهل
چه معنی دارد الا، جاهلیت!
قصاص و سنگسار و حد و شلاق
بود آثار عصر بربریت
زن اندر چادر و روبنده تاکی
اسیر بند احکام شریعت؟
چنین رفتار بیرحمانه با زن
نباشد راه و رسم آدمیت
نباشد مرد را با زن تفاوت
ندارد مرد، بر زن برتریت



رژیم دینی حاکم در ایران
بود مشهور عالم در ردیلت
رژیم حبس و اعدام و شکنجه
رژیم اختناق و رعب و وحشت
رژیمی کینه توز و آدمی خوار
رژیمی زشت خوی و زشت طینت
رژیم قاتل دانش پژوهان
رژیم دشمن علم و فضیلت
رژیم اختلاس و رشوه خواری
رژیم دزدی از اموال ملت
رژیم منحن سرمایه داری
اساسش بر اصول مالکیت
نصیب توده ها از این حکومت
فشار و فقر و استبداد و ذلت

کنون در پهنه ایران به هر جا
علیه این فشار و این مذلت
خروش خشم انسانها، بلند است
غریو توده دارد بس ابهت
یقین دارم که در فردای خونین
ز راه قهر و با تدبیر و همت
به دست توده ها گردد نگونسار
اساس ظلم شیخ پست فطرت
بنفشه بر دمد در کوهساران
به پایان آید این دوران نکبت
به حزب اله، آخر چیره گردد
سپاه سهمگین کار و زحمت!

گزارش: اعتراض به اعدامهای

وحشیانه و جنایات جمهوری اسلامی

در اعتراض به موج اعدامهایی که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برای انداخته است روز شنبه ۱۲ ژانویه ۲۰۱۳ تجمع اعتراضی بزرگی در برابر سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلو بر پا شد که در آن طیف وسیعی از نیروها و فعالین سیاسی شرکت کردند و یک صدا شعار "جمهوری اسلامی مرگت فرا رسیده" را سر دادند. در این رابطه بیانیه هایی نیز در اعتراض به احکام جاری اعدام در ایران و منجمله حکم اعدام زانیار و لقمان مرادی خوانده شد.

فعالین چریک های فدایی خلق نیز در این تجمع شرکت جسسته و با شعارهای "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" اقدامات جنایتکارانه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در زندانی ساختن، شکنجه، ترور و اعدام مخالفین را محکوم کردند.

شایان ذکر است که در همین زمان راهپیمایی و تظاهرات بزرگی که از سوی فعالین سیاسی کرد و ترک از کشورهای سوریه و ترکیه سازماندهی شده بود به مقابل سفارت جمهوری اسلامی رسید. شرکت کنندگان در این تظاهرات با شعار دادن بر علیه رژیمهای ضد خلقی جمهوری اسلامی و ترکیه نسبت به ترور جنایتکارانه سه زن فعال سیاسی کرد در پاریس اعتراض و این عمل وحشیانه را محکوم کردند. پلیس نروژ که از تعداد زیاد جمعیت به وحشت افتاده بود با بسیج نیروی زیادی به حفاظت از سفارت ضد خلقی جمهوری اسلامی پرداخت و مرتباً از شرکت کنندگان می خواست تا محل را ترک کنند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - نروژ

۱۲ ژانویه ۲۰۱۳

کمکهای مالی

آمریکا

- چریک فدائی خلق پوران یداللهی ۱۰۰ دلار
- چریک فدائی خلق زهرا آقا نبی قلهکی ۱۰۰ دلار
- کارگر کمونیست یوسف زرکاری ۱۰۰ دلار
- چریک فدائی خلق میترا بلبل صف ۱۰۰ دلار
- رفیق فاطمه افدرنیا ۱۰۰ دلار
- رفیق احمد زیرم ۱۰۰ دلار
- رفیق حسن نوروزی ۱۰۰ دلار
- رفیق علیرضا نابدل ۱۰۰ دلار

انگلستان

- رفیق خشایار سنجری ۱۰ پوند
- رفیق داوود مدائن ۱۰ پوند
- خلق عرب ۱۵ پوند

آلمان

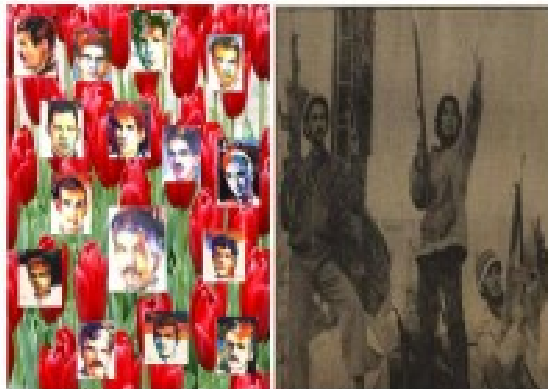
- رفیق عبدالمجید پیرزاده جهرمی ۲۴ یورو
- رفیق خلیل ۲۰ یورو

کانادا

- مریم ۱۴۰ دلار

جاودان روزهای بزرگ تاریخی را گرامی بداریم!

۱۹ بهمن ماه سال ۴۹ سالگرد حماسه‌ی سپاهکل
۲۲ بهمن ماه سال ۵۷ سالگرد قیام شکوهمند خلق
و سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیزم شاهنشاهی



سخنران:
چنگیز قیادی فر

با حضور:
ناصر نجفی
گیل آواسی

موسیقی زنده:
علی رضا و سهراب
چغز و آناهیتا

یک شنبه ۱۷ فوریه ۲۰۱۳ از ساعت ۲ تا ۶ بعد از ظهر
در محل: کمیته میزکتاب آمستردام

ویدئو کلیپ:
سپاهکل

درس‌ها و تجارب دو روز بزرگ تاریخی
برای مبارزین امروز و پیروزی‌های فردای
کارگران و زحمتکشان ایران.

تربیبون آزاد:
بحث و گفتگو

زنده باد انقلاب! زنده باد آزادی!
زنده باد سوسیالیزم!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!
تابود باد امپریالیزم!

1° Weteringplantsoen 2/C
1017 SJ Amsterdam
از ایستگاه مرکزی قطار آمستردام
با ترام‌های: ۱۶ و ۲۵ ایستگاه:
Weteringscruit

برپا دارنده: انقلابیون کمونیست، فعالین چریکهای فدائی خلق ایران- هلند، سوسیالیست‌های مسلمان و
کاتون زندانیان سیاسی ایران (بر تبعید) - هلند حمایت کنند: فعالین حزب کار ایران (تولان) - هلند.

E-mail: mize_ketab@hotmail.com- Telephone: (0031) 0625050155

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!